

سلام الله علیها

نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

چهل داستان و چهل حدیث

از امام رضا (علیه السلام)

عبدالله صالحی

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی انتها، خدای بزرگ را، که ما را از امت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم، ولایت مولای متقیان، امیر مؤمنان، علیّ ابن ابی طالب و اولاد معصومش علیهم السلام هدایت نمود.

بهترین تحیت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام، و بر اهل بیت عصمت و طهارت، مخصوصاً هشتمین خلیفه بر حقّش حضرت ابوالحسن، امام علیّ بن موسی الرضا علیه السلام.

و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت، که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

نوشتاری که در اختیار شما خواننده محترم قرار دارد، برگرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده، هشتمین ستاره فروزنده و پیشوای بشریت، حجّت خدا، برای هدایت بندگان.

آن شخصیت برگزیده و ممتازی که خداوند متعال در ضمن حدیث لوح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام فرموده است:

هرکس هشتمین امام و خلیفه را تکذیب نماید مانند کسی است که تمام اءولیاء مرا تکذیب کرده باشد، بعد از حضرت موسی کاظم، فرزندش علیّ امام رضا علیه السلام نگهدارنده دین من خواهد بود، قاتل او شخصی پلید و خودخواه می باشد.

و جدّ بزرگوارش حضرت رسول صلی الله علیه و آله ضمن حدیثی، طولانی فرمود: خداوند متعال نام او را ((علیّ)) برگزید و در میان تمام خلائق راضی و رضا خواند؛ و او را شفیع شیعیان قرار داد که در روز قیامت به وسیله او نجات یابند و رستگار گردند.

و احادیث قدسیه، روایات بسیاری در منقبت و عظمت آن دلیرمرد ایمان و تقوا، با سندهای مختلف، در کتاب های متعدّد وارد شده است.

و این مختصر ذره ای از قطره اقیانوس بی کران وجود جامع و کامل آن امام همام می باشد، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر^(۱)، در جهت های مختلف: عقیدتی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ...

باشد که این ذره دلنشین و لذّت بخش مورد استفاده و استفاده عموم خصوصاً جوانان عزیز قرار گیرد.

و ذخیره ای باشد ((لِیَوْمٍ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ اٰتٰی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ لِّیَ وَ لِوَالِدَیَّ وَ لِمَنْ لَّهُ عَلَیَّ حَقٌّ)) انشاء الله تعالی.

مؤلف

خلاصه حالات دهمین معصوم ، هشتمین اختر امامت

آن حضرت روز پنج شنبه یا جمعه ، ۱۱ ذی القعدة ، سال ۱۴۸ هجری قمری (۲)، یک سال پس از شهادت امام جعفر صادق علیه السلام در شهر مدینه منوره دیده به جهان گشود؛ و با ظهور نور طلعتش جهانی را روشنائی بخشید.

نام : علیّ، صلوات الله و سلامه علیه . (۳)

کنیه : ابوالحسن ثانی ، ابوعلیّ و

اعقاب : رضا، صابر، زکیّ، وفیّ، ولیّ، رضیّ، ضامن ، غریب ، نورالهدی ، سراج الله ، غیظ المحدثین ، غیاث المستغیثین و

پدر: امام موسی کاظم ، باب الحوائج إلی الله علیه السلام .

مادر: شقراء، معروف به خیزران ، امّ البنین ، و بعضی گفته اند: نجمه بوده است .

نقش انگشتر: حضرت دارای سه انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از:

((حَسْبِيَ اللَّهُ)) ، ((مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)) ، ((وَلِيِّيَ اللَّهُ)) .

دربان : مورّخین ، دو نفر را به نام محمد بن فرات و محمد بن راشد به عنوان دربان حضرت گفته اند.

مدّت امامت : بنا بر مشهور، روز جمعه ، ۲۵ رجب ، سال ۱۸۳ هجری قمری ، پس از شهادت پدر مظلومش بلافاصله مسئولیت رهبری و

امامت جامعه اسلامی را به عهده گرفت ، که تا سال ۲۰۳ یا ۲۰۶ به طول انجامید.

و در سال ۲۰۰ هجری قمری حضرت توسط مأمون به خراسان احضار گردید.

مدّت عمر: در طول عمر آن حضرت بین ۴۹ تا ۵۷ سال بین مورّخین اختلاف است .

و بر همین مبنا در مقدار و مدّت هم زیستی با پدر بزرگوارش ؛ و نیز در مدّت حیات پس از پدرش اختلاف می باشد، گرچه برخی گفته

اند که آن حضرت ۲۹ سال و دو ماه در زمان حیات پدر بزرگوارش زندگی نموده است .

در علت آمدن امام رضا علیه السلام به خراسان ، نیز بین مورّخین اختلاف است ؛ ولی می توان از مجموع گفته ها، این گونه استفاده نمود:

چون هارون الرشید به هلاکت رسید، بغداد و حوالی آن در اختیار فرزندش امین ، و خراسان با حوالی آن تحت حکومت دیگر فرزندش

مأمون قرار گرفت .

پس از گذشت مدتی کوتاه ، بین دو این برادر اختلاف و جنگ ، رونق گرفت و امین کشته شد.

در این بین ، مأمون نیز جهت استحکام قدرت خود چنان ابراز داشت که از علاقه مندان خاندان علیّ بن ابی طالب و سادات بنی الزهراء

می باشد.

بنابر این ، در سال ۲۰۰ هجری نامه ای به استاندار خود در شهر مدینه منوره فرستاد، تا حضرت علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام را از

راه بصره اهواز، (به گونه ای که از غیر مسیر شهر قم باشد) به خراسان منتقل گردانند.

هنگامی که امام رضا علیه السلام به شهر مرو رسید، مأمون عباسی به حضرتش پیشنهاد بیعت و خلافت را داد.

ولی حضرت چون کاملاً نسبت به افکار و دسیسه های مأمون و دیگر خلفاء بنی العباس آگاه و آشنا بود، پیشنهاد خلافت را از طرف

مأمون نپذیرفت .

و مأمون دو ماه به طور مرتب، با نیرنگ ها و شیوه های گوناگونی اصرار می ورزید که شاید امام علیه السلام بپذیرد؛ ولی چون از طریقی در رسیدن به هدف خویش موفق نگردید، در نهایت، حضرت را تهدید به قتل کرد.

بر همین اساس امام علیه السلام مجبور گردید که ولایتعهدی را تحت شرایطی بپذیرد، که روز پنجشنبه، پنجم ماه مبارک رمضان، در سال ۲۰۱ بیعت انجام گرفت، مشروط بر آن که حضرت در هیچ کاری از امور حکومت دخالت ننماید.

پس از آن که مأمون به هدف خود رسید و از هر جهت حکومت خود را ثابت و استوار یافت، شخصا تصمیم قتل حضرت رضاعلیه السلام را گرفت و به وسیله انگور زهرآلود، آن امام مظلوم و غریب را مسموم و شهید کرد.

شهادت: بنا بر مشهور بین تاریخ نویسان، حضرت روز جمعه یا دوشنبه، آخر ماه صفر، در سال ۲۰۳ یا ۲۰۶ هجری قمری (۴) به وسیله زهر مسموم شده و در سناباد خراسان شهید گردید؛ و به عالم بقاء رحلت نمود.

و جسد مطهر و مقدس آن حضرت در منزل حمید بن قحطبه، کنار قبر هارون الرشید دفن گردید.

خلفاء هم عصر آن حضرت: امامت حضرت، هم زمان با حکومت هارون الرشید، فرزندش امین، عمویش ابراهیم، دومین فرزندش محمد، سومین فرزندش عبدالله ملقب به مأمون عباسی مصادد گردید.

تعداد فرزندان: عده ای گفته اند حضرت دارای پنج پسر و یک دختر به نام فاطمه بوده است؛ ولی اکثر مورخین بر این عقیده اند که حضرت بیش از یک پسر به نام ابوجعفر، امام محمد جواد علیه السلام نداشته است.

نماز آن حضرت: شش رکعت است، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، ده مرتبه ((هل اءتی علی الا نسان حین من الذهر لم یکن شیئا مذکورا)) خوانده می شود. (۵)

و بعد از آخرین سلام نماز، تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام گفته می شود؛ و سپس حوائج و خواسته های مشروع خویش را از درگاه خداوند متعال مسئلت می نماید که انشاء الله تعالی برآورده خواهد شد.

مدح هشتمین اختر فروزنده امامت

ای غریبی که ز جدّ و پدر خویش جدائی
 خفته در خاک خراسان ، تو غریب الغربائی
 چه ثنا گویمت ، ای داور هفتاد و دو ملت
 که ثنا خوانده خدایت ، تو چه محتاج ثنائی
 این رواق تو و صحن و حرّمت ، همچو بهشت است
 روضه ات ، جنّت فردوس و مسمّی به رضائی
 آه ، از آن دم که ز سوز جگر و حال پریشان
 ناله ات گشت بلند، آه تقی جان به کجائی
 ای شه یثرب و بطحا، تو غریبی به خراسان
 سرور جمله غریبان و معین الضّعفائی
 اغنیا مکه روند و فقرا سوی تو آیند
 جان به قربان تو ای شاه که حجّ فقرائی
 بیا که مظهر آیات کبریا اینجاست
 بیا که تربت سلطان دین ، رضا اینجاست
 بیا که گلبن گلزار موسی جعفر
 بیا که میوه بستان مصطفی اینجاست
 بیا که خسرو اقلیم طوس ، شمس شمس
 بیا که وارث دیهیم مرتضا اینجاست
 شهنشهی که به چشمان ، غبار درگاهش
 کنند حُور و ملایک ، چو توتیا اینجاست
 اگر کلید در رحمت خدا جوئی
 بیا کلید در رحمت خدا اینجاست
 در مدینه علم و کمال و زهد و ادب
 در خزینه بخشایش و عطا اینجاست
 ز قبله گاه سلاطین بخواه حاجت خویش
 شهی که حاجت مسکین کند روا اینجاست
 قدم ز صدق و ارادت در این حرم بگذار
 که مهد عصمت و ناموس کبریا اینجاست

بیا که منبع فیض و عنایت ازلی
 بیا که مطلع و الشمس و والضحی اینجاست
 امام ثامن و ضامن ، رضا که بر حرمتش
 نهاده اند شهان ، روی ! لتجا اینجاست
 به خضر کز پی آب بقاست سرگردان
 دهید مژده که سرچشمه بقا اینجاست (۶)

طلیعه نور هدایت

طبق آنچه مورخان و محدثان در کتاب های خود ذکر کرده اند و نیز روایات کلی بر تاءیید آن وارد شده است :
 مادر حضرت ابوالحسن ، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ، از خانواده ای باشرافت و از زنان بافضیلت ؛ و نیز از جهت عقل و دین
 در بین زنان هم زمان خود مشهور بوده است .
 این بانوی بزرگوار، نسبت به فرائض الهی ، حتی تمامی مستحبات را انجام و مکروهات را حتی الا مکان ترک می نمود؛ و به طور دائم
 مشغول ذکر و تسبیح خداوند متعال می بود.
 این مادر نمونه حکایت کند: از همان موقعی که ! نعقاد نطفه حجت خداوند سبحان ، فرزندم حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام
 را در خود احساس کردم ، حالت معنویت و عشق به خداوند در من فزونی یافت و هیچ گاه احساس سنگینی و سختی در خود نداشتم .
 فرزندم ، در وقت های تنهایی ، اءنیس و مونس من بود.
 در هنگام خواب ، صدای تسبیح و تحمید و تهلیل را به خوبی از درون خود می شنیدم و متوجه می شدم که طفل درون شکم من مشغول
 گفتن ذکر و تسبیح پروردگار متعال خویش می باشد.
 و همین که این نور الهی طلوع کرد و در این عالم ، پا به عرصه وجود نهاد، دست های خویش را بر زمین گذاشت و سر به سمت آسمان
 بلند نمود و لب های خود را به حرکت درآورد و ضمن مناجات با خداوند، شهادتین را بر زبان مبارک خود جاری کرد.
 و چون پدرش ، امام موسی کاظم علیه السلام در آن لحظات وارد شد، بر من تبریک و تهنیت فرمود.
 سپس نوزاد عزیز را تحویل پدر دادم و حضرت در گوش راست نوزاد، اذان و در گوش چپ او اقامه گفت ؛ و سپس مقدار مختصری ،
 آب فرات در کام او ریخت . (۷)

آشنائی به تمام لغت ها و زبان ها

مرحوم شیخ صدوق ، شیخ حرّاملی و دیگر بزرگان به نقل از اباصلت هروی حکایت کنند:

حضرت ابوالحسن ، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به تمام زبان ها و لغات ، آشنا و مسلط بود؛ و با مردم با زبان محلی خودشان صحبت می نمود.

و بلکه حضرت در لهجه و تلفظ کلمات ، از خود مردم فصیح تر سخن می فرمود، تا جائی که مورد حیرت و تعجب همه اقشار و افراد قرار می گرفت .

اباصلت گوید: یک از روزها به آن حضرت عرض کردم : یاابن رسول الله ! شما چگونه به همه زبان ها و لغت ها آشنا شده ای ؛ و این چنین ساده ، مکالمه می نمائی ؟

امام علیه السلام فرمود: ای اباصلت ! من حجّت و خلیفه خداوند متعال هستم و پروردگار حکیم کسی را که می خواهد بر بندگان خود حجّت و راهنما قرار دهد، او را به تمام زبان ها و اصطلاحات آشنا و آگاه می سازد، که زبان عموم افراد را بفهمد و با آن ها سخن گوید؛ و بندگان خدا بتوانند به راحتی با امام خویش سخن گویند.

سپس امام رضا علیه السلام افزود: آیا فرمایش امیرالمؤمنین ، امام علی علیه السلام را نشنیده ای که فرمود: بر ما اهل بیت - عصمت و طهارت - فصل الخطاب عنایت شده است .

و بعد از آن ، اظهار نمود: فصل الخطاب یعنی ؛ معرفت و آشنائی به تمام زبان ها و اصطلاحات مردم ؛ و بلکه عموم خلائق در هر کجا و از هر نژادی که باشند.(۸)

امام همچون دریا و علومش قطرات آن

مرحوم علامه مجلسی و برخی دیگر از بزرگان آورده اند:

یکی از اصحاب حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نام علی بن ابی حمزه بطائنی حکایت کند:

روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم ، که تعداد سی نفر غلام حبشی در آن مجلس وارد شدند.

پس از ورود، یکی از ایشان به زبان و لهجه حبشی با امام رضاعلیه السلام سخن گفت و حضرت نیز به زبان حبشی و لهجه محلی خودشان پاسخ او را بیان نمود و لحظاتی با یکدیگر به همین زبان سخن گفتند.

آن گاه حضرت مقداری پول - درهم - به آن غلام عطا نمود و مطلبی را نیز به او فرمود؛ و سپس همگی آن ها حرکت کردند و از مجلس خارج شدند.

من با حالت تعجب به آن حضرت عرضه داشتم : یاابن رسول الله ! فدایت گردم ، مثل این که با این غلام به زبان حبشی و لهجه محلی صحبت می فرمودی ؟!

او را به چه چیزی امر نمودی ؟

امام علیه السلام فرمود: آن غلام را در بین تمام همراهانش، عاقل و با شخصیت دیدم، لذا او را برگزیدم و ضمن تذکراتی، به او توصیه کردم تا کارها و برنامه های سایر غلامان و دوستان خود را بر عهده گیرد و در حق آن ها رسیدگی کند؛ و نیز هر ماه مقدار سی درهم به هر کدام از ایشان بپردازد.

و او نیز نصایح مرا پذیرفت؛ و مقدار دراهمی به او دادم تا بین دوستانش طبق توصیه تقسیم نماید.

علی بن ابی حمزه بطائنی افزود: سپس حضرت مرا مخاطب قرار داد و فرمود: آیا از گفتار و برخورد من با این غلامان و بندگان خدا تعجب کرده ای؟!

و آن گاه حضرت به دنبال سؤال خویش اظهار داشت: تعجب نکن؛ برای این که منزلت و موقعیت امام، بالاتر و مهمتر از آن است که تو و امثال تو فکر می کنی.

سپس فرمود: آنچه را که در این مجلس مشاهده کردی، همانند قطره ای است در منقار پرنده ای که از آب دریا برگرفته باشد.

آیا برداشتن یک قطره از آب دریا، در کم و یا زیاد شدن آب دریا تاثری دارد؟!

بعد از آن، امام رضا علیه السلام افزود: توجه داشته باش که همانا امام و علوم او، همچون دریای بی انتهائی است که پایان ناپذیر باشد و درون آن مملو از انواع موجودات و جواهرات گوناگون خواهد بود، و چون پرنده ای قطره ای از آب آن را بردارد، چیزی از آب آن کم نخواهد شد.

و همچنین امام، علومش بی انتها است؛ و هر کسی نمی تواند به تمام مراحل علمی و اطلاعات او دست یابد. (۹)

تعیین اجرت قبل از کار

مرحوم کلینی به نقل از سلیمان بن جعفر حکایت کند:

روزی به همراه حضرت ابوالحسن، امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام جهت انجام کاری از منزل بیرون رفته بودیم.

پس از پایان آن کار، هنگامی که خواستم به منزل خود مراجعت نمایم، حضرت فرمود: امشب همراه من بیا تا به منزل ما برویم و شب را میهمان ما باش.

من نیز دعوت حضرت رضا علیه السلام را پذیرفتم، وقتی خواستیم وارد منزل شویم، یکی دیگر از اصحاب به نام معتب نیز همراه ما آمد.

همین که داخل منزل رفتیم، متوجه شدیم که غلامان حضرت مشغول ساختن جایگاهی آغول برای حیوانات هستند و در بین آن ها مردی سیاه چهره، به عنوان کارگر گل تهیه می کند و به دست دیگران می دهد.

امام رضا علیه السلام سؤال نمود: این شخص کیست؟

جواب دادند: این شخص ما را کمک می کند؛ و ما نیز آخر کار چیزی به او می دهیم.

حضرت فرمود: آیا برای او معین کرده اید، که مزدش چقدر باشد؟

در پاسخ به حضرت گفتند: خیر، هر چه به او بدهیم، قبول دارد و راضی است.

حضرت با شنیدن این پاسخ، بسیار عصبانی و خشمناک گردید و خواست با آن ها برخورد نماید.

من جلو رفتم و عرض کردم: یاابن رسول الله! چرا ناراحت شدید، چرا این چنین برخورد می کنی؟!

امام علیه السلام فرمود: چندین مرتبه به آن ها تذکر داده ام که این چنین عمله و کارگر نیاورند، مگر آن که قبل از شروع به کار، با او تعیین اجرت نمایند.

پس از آن، حضرت افزود: چنانچه با کارگر قبل از شروع کار تعیین اجرت نکنی، اگر چه چند برابر مزدش را هم به او بدهی، باز هم ناراضی است و ممکن است خود را طلبکار بداند.

ولی چنانچه با او تعیین اجرت شد، وقتی مزد خود را بگیرد، تشکر می کند از این که تمام مزد خود را بدون کم و کاستی گرفته؛ و اگر مختصری هم بر مزدش اضافه کنی آن را محبت و لطف می داند و این محبت را هرگز فراموش نمی کند. (۱۰)

روش برخورد با مردم

مرحوم شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در کتاب رجال خود آورده است:

در یکی از روزها، عده ای از دوستان امام رضا علیه السلام در منزل آن حضرت گرد یکدیگر جمع شده بودند و یونس بن عبدالرحمن نیز که از افراد مورد اعتماد حضرت و از شخصیت های ارزنده بود، در جمع ایشان حضور داشت.

هنگامی که آنان مشغول صحبت و مذاکره بودند، ناگهان گروهی از اهالی بصره اجازه ورود خواستند.

امام علیه السلام، به یونس فرمود: داخل فلان اتاق برو و مواظب باش هیچ گونه عکس العملی از خود نشان ندهی؛ مگر آن که به تو اجازه داده شود.

آن گاه اجازه فرمود و اهالی بصره وارد شدند و بر علیه یونس، به سخن چینی و ناسزاگویی آغاز کردند.

و در این بین حضرت رضا علیه السلام سر مبارک خود را پائین انداخته بود و هیچ سخنی نمی فرمود؛ و نیز عکس العملی ننمود تا آن که بلند شدند و ضمن خداحافظی از نزد حضرت خارج گشتند.

بعد از آن، حضرت اجازه فرمود تا یونس از اتاق بیرون آید.

یونس با حالتی غمگین و چشمی گریان وارد شد و حضرت را مخاطب قرار داد و اظهار داشت:

یاابن رسول الله! من فدایت گردم، با چنین افرادی من معاشرت دارم، در حالی که نمی دانستم درباره من چنین خواهند گفت؛ و چنین نسبت هائی را به من می دهند.

امام رضا علیه السلام با ملاحظت، یونس بن عبدالرحمان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای یونس! غمگین مباش، مردم هر چه می خواهند بگویند، این گونه مسائل و صحبت ها اهمیتی ندارد، زمانی که امام تو، از تو راضی و خوشنود باشد هیچ جای نگرانی و ناراحتی وجود ندارد.

ای یونس! سعی کن، همیشه با مردم به مقدار کمال و معرفت آن ها سخن بگوئی و معارف الهی را برای آن ها بیان نمائی.

و از طرح و بیان آن مطالب و مسائلی که نمی فهمند و درک نمی کنند، خودداری کن.

ای یونس! هنگامی که تو در گرانبھائی را در دست خویش داری و مردم بگویند که سنگ یا کلوخی در دست تو است؛ و یا آن که سنگی در دست تو باشد و مردم بگویند که در گرانبھائی در دست داری، چنین گفتاری چه تاءثیری در اعتقادات و افکار تو خواهد داشت؟

و آیا از چنین افکار و گفتار مردم ، سود و یا زیبایی بر تو وارد می شود؟!

یونس با فرمایشات حضرت آرامش یافت و اظهار داشت : خیر، سخنان ایشان هیچ اهمیتی برایم ندارد.

امام رضا علیه السلام مجدداً او را مخاطب قرار داد و فرمود:

ای یونس ، بنابر این چنانچه راه صحیح را شناخته ، همچنین حقیقت را درک کرده باشی ؛ و نیز امامت از تو راضی باشد، نباید افکار و

گفتار مردم در روحیه ، اعتقادات و افکار تو کمترین تاثیری داشته باشد؛ مردم هر چه می خواهند، بگویند.(۱۱)

اگر توبه نمایند، نجات یابند؟!

در بعضی از روایات آمده است :

روزی یکی از منافقین به حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه السلام عرضه داشت : بعضی از شیعیان و دوستان شما خمر (شراب مست

کننده) می نوشند؟!

امام علیه السلام فرمود: سپاس خداوند حکیم را، که آن ها در هر حالتی که باشند، هدایت شده ؛ و در اعتقادات صحیح خود ثابت و

مستقیم می باشند.

سپس یکی دیگر از همان منافقین که در مجلس حضور داشت ، به امام علیه السلام گفت : بعضی از شیعیان و دوستان شما نبیذ

می نوشند؟!

حضرت فرمود: بعضی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نیز چنین بودند.

منافق گفت : منظورم از نبیذ، آب غسل نیست ؛ بلکه منظورم شراب مست کننده است .

ناگاه حضرت با شنیدن این سخن ، عرق بر چهره مبارک حضرت ظاهر شد و فرمود: خداوند کریم تر از آن است که در قلب بنده مؤ من

علاقه به خمر و محبت ما اهل بیت رسالت را کنار هم قرار دهد و هرگز چنین نخواهد بود.

سپس حضرت لحظه ای سکوت نمود؛ و آن گاه اظهار داشت :

اگر کسی چنین کند؛ و نسبت به آن علاقه نداشته باشد و از کرده خویش پشیمان گردد، در روز قیامت مواجه خواهد شد با پروردگاری

مهربان و دلسوز، با پیغمبری عطف و دل رحم ، با امام و رهبری که کنار حوض کوثر می باشد؛ و دیگر بزرگانی که برای شفاعت و

نجات او آمده اند.

ولیکن تو و امثال تو در عذاب دردناک و سوزان برهوت گرفتار خواهید بود.(۱۲)

ختم قرآن یا اندیشه در آن

مرحوم شسرخ صدوق ، طبرسی و دیگر بزرگان به نقل از ابراهیم بن عباس حکایت کنند:

در طول مدتی که در محضر مبارک امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم و در محافل و مجالس گوناگون ، همراه با آن حضرت

شرکت داشتم ، هرگز ندیدم سخنی و مطلبی در مسائل دین و امور مختلف از آن حضرت سؤال شود؛ مگر آن که بهتر و شیواتر از همه

پاسخ می فرمود.

و در همه علوم و فنون به طور کامل آگاه و آشنا بود؛ و نیز جوابی را که بیان می نمود در حدّ عالی قانع کننده بود؛ و کسی را نیافتیم که از او آشناتر باشد.

همچنین مأمون در هر فرصت مناسبی به شیوه های مختلفی، سعی داشت تا آن حضرت را مورد سؤال و آزمایش قرار بدهد؛ ولی امام علیه السلام در هیچ موردی درمانده نگشت؛ و بلکه در هر رابطه ای که از آن حضرت سؤال می شد، به نحو صحیح و کامل پاسخ، بیان می فرمود.

و معمولا مطالب و جواب سؤال هائی که حضرت بیان می فرمود، برگرفته شده از آیات شریفه قرآن بود.

آن حضرت قرآن را هر سه روز یک مرتبه ختم می کرد؛ و می فرمود:

اگر بخواهم، می توانم قرآن را کمتر از این مدت هم ختم کنم و تلاوت نمایم.

ولیکن من به هر آیه ای از آیات شریفه قرآن که مرور می کنم درباره آن تامل می کنم و می اندیشم، که پیرامون چه موضوعی می باشد، در چه رابطه یا حادثه ای سخن به میان آورده است؛ و در چه زمانی فرود آمده است.

و هرگز بدون تدبیر و تامل در آیات شریفه، از آن ها ردّ نمی شوم، به همین جهت است که مدت سه روز طول می کشد تا قرآن را تلاوت و ختم کنم. (۱۳)

قیامت و پرسش از مهم ترین نعمت ها

مرحوم شیخ صدوق به نقل از حاکم بیهقی حکایت کند:

روزی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در جمع عده ای نشستند، ضمن فرمایشاتی فرمود: در دنیا هیچ نعمت واقعی و حقیقی وجود ندارد.

بعضی از دانشمندان حاضر در مجلس گفتند: یا ابن رسول الله! پس این آیه شریفه قرآن ((لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)) (۱۴) که مقصود آب سرد و گوارا می باشد، را چه می گوئی؟

حضرت با آوای بلند اظهار نمود: شما این چنین تفسیر کرده اید؛ و عده ای دیگران گفته اند: منظور طعام لذیذ است؛ و نیز عده ای دیگر، خواب راحت و آرام بخش تعبیر کرده اند.

و سپس افزود: به درستی که پدرم از پدرش، امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده است که: خداوند متعال نعمت هائی را که در اختیار بندگانش قرار داده است، همه به عنوان تفضل و لطف بوده است تا مورد استفاده و بهره قرار دهند.

و خدای رحمان اصل آن نعمت ها را مورد سؤال و بازجویی قرار نمی دهد و منت هم برایشان نمی گذارد، چون منت نهادن در مقابل لطف و محبت، زشت و ناپسند است.

بنابر این، منظور از آیه شریفه قرآن، محبت و ولایت ما اهل بیت رسول الله صلوات الله عليهم است که خداوند متعال در روز محشر، پس از سؤال پیرامون توحید و یکتاپرستی؛ و پس از سؤال از نبوت پیغمبر اسلام، از ولایت ما ائمه، نیز سؤال خواهد کرد.

و چنانچه انسان از عهده پاسخ آن برآید و درمانده نگردد، وارد بهشت گشته و از نعمت های جاوید آن بهره می برد، که زایل و فاسدشدنی نخواهد بود.

سپس امام رضا علیه السلام افزود: پدرم از پدران بزرگوارش علیهم السلام حکایت فرمود، که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

ای علی! اولین چیزی که پس از مرگ از انسان سؤال می شود، یگانگی خداوند سبحان، سپس نبوت و رسالت من؛ و آن گاه از ولایت و امامت تو و دیگر ائمه خواهد بود، با کیفیتی که خداوند متعال مقرر و تعیین نموده است.

پس اگر انسان، صحیح و کامل اقرار کند و پاسخ دهد، وارد بهشت جاوید گشته و از نعمت های بی منتهایش بهره مند می گردد. (۱۵)

اسلحه مسموم در توبره

مرحوم راوندی به نقل از محمد بن زید رزامی حکایت کند:

روزی در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودم، که شخصی از گروه خوارج - که درون توبره و خورجین خود نوعی سلاح مسموم نهاده و مخفی کرده بود - وارد شد.

آن شخص به دوستان خود گفته بود: او گمان کرده است، که چون فرزند رسول الله است، می تواند ولیعهدی طاغوت زمان را بپذیرد، می روم و از او سؤالی می پرسم، چنانچه جواب صحیحی نداد، او را با این سلاح نابود می سازم.

پس چون در محضر مبارک امام رضا علیه السلام نشست، سؤال خود را مطرح کرد.

حضرت فرمود: سؤال را به یک شرط پاسخ می گویم؟

منافق گفت: به چه شرطی می خواهی جواب مرا بدهی؟

امام علیه السلام فرمود: چنانچه جواب صحیحی دریافت کردی و قانع و راضی شدی، آنچه در توبره خود پنهان کرده ای، درآوری و آن را بشکنی و دور بیندازی.

آن شخص منافق با شنیدن چنین سخن و مشاهده چنین برخوردی متحیر شد و آنچه در توبره نهاده بود، بیرون آورد و شکست؛ و بعد از آن اظهار داشت: یا ابن رسول الله! با این که می دانی مأمون طاغی و ظالم است، چرا داخل در امور او شدی و ولایتعهدی او را پذیرفتی، با این که آن ها کافر هستند؟!

امام رضا علیه السلام فرمود: آیا کفر این ها بدتر است، یا کفر پادشاه مصر و درباریانش؟

آیا این ها به ظاهر مسلمان نیستند و معتقد به وحدانیت خدا نمی باشند؟

و سپس فرمود: حضرت یوسف علیه السلام با این که پیغمبر و پسر پیغمبر و نوه پیغمبر بود، از پادشاه مصر تقاضا کرد تا وزیر دارائی و خزینه دار اموال و دیگر امور مملکت مصر گردد و حتی در جای فرعون می نشست، در حالی که می دانست او کافر محض می باشد.

و من نیز یکی از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله هستم و تقاضای دخالت در امور حکومت را نداشتم؛ بلکه آنان مرا بر چنین امری مجبور کردند و به ناچار و بدون رضایت قلبی در چنین موقعیتی قرار گرفتم.

آن شخص جواب حضرت را پسندید و تشکر و قدردانی کرد؛ و از گمان باطل خود بازگشت. (۱۶)

تقدیم هدایا به شاعر اهل بیت

اباصلت هروی حکایت کند:

روزی دعبل خزاعی شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - در شهر مرو به محضر مبارک امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام شرفیاب شد و اظهار داشت: یا ابن رسول الله! قصیده ای در شائن و عظمت شما اهل بیت، سروده ام و علاقه مندم آن را در محضر شما بخوانم؟

امام علیه السلام فرمود: بخوان.

پس دعبل خزاعی قصیده خود را در حضور مبارک حضرت آغاز کرد؛ و چون به این شعر رسید: (۱۷)

می بینم که حقوق و شئون اهل بیت در بین غیر صاحبانش تقسیم گشته، و دست ایشان از تمامی حقوق، قطع و خالی گشته است.

امام علیه السلام شروع به گریستن نمود؛ و پس از لحظه ای فرمود: راست گفتی، ای خزاعی! حقیقت را بیان کرده ای.

و چون دعبل، این شعر را سرود:

هنگامی که در تنگ دستی قرار گیرند و جهت احقاق حق خویش به غاصبین مراجعه نمایند، آن ها از پرداخت هرگونه کمکی امتناع می ورزند و ایشان دست خالی خواهند بود.

حضرت دست های مبارک خود را به هم می فشرد و کف دست پشت و رو می نمود و می فرمود: آری، به خدا سوگند، تمامی آن ها را قبضه و غصب کرده اند.

و هنگامی که این شعر را خواند:

همانا من در دنیا از روزگار آن وحشت داشتم؛ ولیکن امیدوارم بعد از مرگ به جهت علاقه و محبت به شما اهل بیت در امنیت و آسایش قرار گیرم.

حضرت فرمود: ای دعبل! خداوند متعال تو را از سختی ها و شداید قیامت در امان دارد.

و همین که به این شعر رسید:

و قبر نفس زکیه یعنی؛ امام موسی کاظم علیه السلام در بغداد است، خداوند متعال او را در عالی ترین غرفه ها و مقامات آخری جای داده است.

امام علیه السلام اظهار نمود: آیا مایلی دو قصیده هم من بسرایم و بر اشعارت افزوده شود؟

دعبل خزاعی عرضه داشت: بلی، یا ابن رسول الله!

پس حضرت رضا علیه السلام چنین سرود:

و قبر دیگری در طوس خواهد بود، که چه ظلم ها و مصیبت هائی را متحمل شده و درونش را از زهر جفا به آتش کشیده اند که تا روز محشر سوزان است.

و خداوند، حجت خود یعنی؛ امام زمان عجل الله تعالی فی فرجه الشریف را می فرستد و تمام ناراحتی ها و اندوه ما اهل بیت را برطرف می گرداند.

بعد از آن، دعبل خزاعی سؤ ال کرد: این قبر از چه کسی است، که در طوس مدفون می گردد؟!

حضرت در پاسخ فرمود: قبر خود من می باشد، و طولی نخواهد کشید که طوس محلّ تجمّع شیعیان و زوّار من گردد. پس هرکس مرا در غربی طوس با معرفت زیارت نماید، آمرزیده شود و در قیامت با من محشور خواهد شد.

سپس امام علیه السلام به دعبل فرمود: لحظه ای درنگ کن و از جای حرکت منما.

و آن گاه خود حضرت وارد اندرون منزل شد؛ و پس از گذشت لحظاتی، خادم وی بیرون آمد و مقدار صد دینار تحویل دعبل خزاعی داد و اظهار داشت: سرور و مولایم فرمود: این پول ها را خرجی راه خود قرار بده.

دعبل عرضه داشت: به خدا سوگند، که من برای پول نیامدم؛ و درهم ها را برگرداند و گفت: اگر ممکن است لباسی از لباس های حضرت به من داده شود،

پس چون خادم آن درهم را خدمت امام علیه السلام برد؛ و حضرت همان مقدار پول را با یک لباس مخصوص از لباس های خود را برای دعبل ارسال نمود.

پس از آن که دعبل - ضمن جریانات مهمی که در مسیر راه برایش اتفاق افتاد - به منزل خویش وارد شد، کنیزی داشت که بسیار مورد علاقه اش بود، چشمش نابینا گشته و تمام پزشکان از معالجه و درمان آن عاجز و ناامید بودند، لذا مقداری از آن لباس حضرت را بر

صورت و چشم های کنیر مالید، که به برکت آن بلافاصله کنیز، بینائی خود را باز یافت ... (۱۸)

همچنین محدّثین و مورّخین به نقل از دعبل خزاعی - که شخصاً حکایت کند - آورده اند:

روزی در خراسان به مجلس حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام وارد شدم، پس از گذشت لحظه ای حضرت فرمود:

ای دعبل! شعری برای ما بخوان.

و من هم اشعاری را که خود، در منقبت اهل بیت رسول الله علیهم السلام سروده بودم، خواندم.

چون مقداری از آن اشعار را خواندم، حضرت بسیار گریست؛ چندان که حالت بیهوشی به حضرت دست داد و خادمی که کنار حضرت بود، به من اشاره کرد: ساکت باش؛ و من دیگر چیزی نخواندم تا آن که حضرت به هوش آمد.

بار دیگر فرمود: اشعارت را تکرار کن.

و من نیز تکرار کردم، مجدداً حضرت در اثر گریه بسیار، حالت اولیّه را پیدا نمود و من ساکت شدم؛ و تا سه مرتبه چنین گذشت، تا آن که در مرحله چهارم اشعارم را تا آخر خواندم.

و در پایان، حضرت سه مرتبه فرمود: اءحسنت، اءحسنت، اءحسنت.

سپس امام رضا علیه السلام دستور فرمود کیسه ای که در آن سه هزار درهم سگّه بود، به من داده شود و همچنین پارچه های گرانبهائی زیادی را نیز به من عطا نمود. (۱۹)

حفظ آبرو در سخاوت

مرحوم کلینی و برخی دیگر از بزرگان رضوان الله تعالی علیهم به نقل از یسع بن حمزه - که یکی از اصحاب حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام است - حکایت نماید:

روزی از روزها، در مجلس آن حضرت در جمع بسیاری از اقشار مختلف مردم حضور داشتم، که بیرون مسائل حلال و حرام از آن حضرت پرسش می کردند و حضرت جواب یکایک آن ها را به طور کامل و فصیح بیان می فرمود.

در این میان، شخصی بلند قامت وارد شد؛ و پس از اداء سلام، حضرت را مخاطب قرار داد و اظهار داشت:

یا ابن رسول الله! من از دوستان شما و از علاقه مندان به پدران بزرگوار و عظیم الشان شما اهل بیت می باشم؛ و اکنون مسافر مکّه معظمه هستم، که پول و آذوقه سفر خود را از دست داده ام؛ و در حال حاضر چیزی برایم باقی نمانده است که بتوانم به دیار و شهر خود بازگردم.

چنانچه مقدور باشد، مرا کمکی نما تا به دیار و وطن خود مراجعت نمایم؛ و چون مستحق صدقه نیستم، هنگام رسیدن به منزل خود آنچه را که به من لطف نمائید، از طرف شما به فقراء، در راه خدا صدقه می دهم؟

حضرت فرمود: بنشین، خداوند مهربان، تو را مورد رحمت خویش قرار دهد و سپس مشغول صحبت با اهل مجلس گشت و پاسخ مسئله های ایشان را بیان فرمود.

هنگامی که مجلس بحث و سؤال و جواب به پایان رسید و مردم حرکت کرده و رفتند، من و سلیمان جعفری و یکی دو نفر دیگر نزد حضرت باقی ماندیم.

امام علیه السلام فرمود: اجازه می دهید به اندرون روم؟

سلیمان جعفری گفت: قدوم شما مبارک باد، شما خود صاحب اجازه هستید.

بعد از آن، حضرت از جای خود برخاست و به داخل اتاقی رفت؛ و پس از آن که لحظاتی گذشت، از پشت در صدا زد و فرمود: آن مسافر خراسانی کجاست؟

شخص خراسانی گفت: من این جا هستم.

حضرت دست مبارک خویش را از بالای درب اتاق دراز نمود و فرمود: بیا، این دویست درهم را بگیر و آن را کمک هزینه سفر خود گردان و لازم نیست که آن را صدقه بدهی.

پس از آن، امام علیه السلام فرمود: حال، زود خارج شو، که همدیگر را نبینیم.

چون مسافر خراسانی پول ها را گرفت، خداحافظی کرد و سپس از منزل حضرت بیرون رفت، امام علیه السلام از آن اتاق بیرون آمد و کنار ما نشست.

سلیمان جعفری اظهار داشت: یا ابن رسول الله! جان ما فدایت باد، چرا چنین کردی و خود را مخفی نمودی؟!

حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: چون نخواستم که آن شخص غریب نزد من سرافکنده گردد و احساس ذلت و خواری نماید.

سپس در ادامه فرمایش خود افزود: آیا نشنیده ای که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس خدمتی و یا کار نیکی را دور از چشم و دید دیگران انجام دهد، خداوند متعال ثواب هفتاد حجّ به او عطا می نماید؛ و هرکس کار زشت و قبیحی را آشکارا انجام دهد، خوار و ذلیل می گردد. (۲۰)

درمان خرابی دندان و زبان در خواب و بیداری

شخصی به نام ابواحمد، عبدالله صفوانی حکایت کند:

روزی به همراه قافله ای از خراسان عازم کرمان شدم، در بین راه دزدان و راهزنان، راه را بر ما بستند و تمام اموال و وسائل ما را غارت کرده و به یغما بردند.

در این میان، یکی از همراهان ما را که مشهور بود، دست گیر کردند و او را مدتی در یخ و برف نگه داشته و دهانش را پر از یخ و برف کردند، به طوری که بعد از آن قدرت و توان بر سخن گفتن و غذا خوردن را نداشت.

پس از آن، این شخص در عالم خواب دید که به او گفته شد: حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در مسیر راه خراسان می باشد، چنانچه درمان زبان و دندان هایت را می خواهی، نزد آن حضرت برو، که درمان می نماید.

و در همان عالم خواب، امام علیه السلام را مشاهده کرد و مشکل دهان خود را با آن بزرگوار در میان گذاشت؛ و تقاضای معالجه و درمان دندان ها و زبانش را کرد؟

امام علیه السلام فرمود: مقداری کُمون - زیره - و سعتر - مرزه - آویشم - با قدری نمک تهیه کن و آن ها را در هم و یک جا بکوب تا تمامی آن ها پودر شود.

سپس چند مرتبه با این پودر، دهانت را شستشو بده تا ناراحتی زبان و دندان هایت بر طرف و بهبودی حاصل شود.

بعد از آن که آن شخص از خواب بیدار شد، اهمیتی به آنچه در عالم خواب دیده بود نداد، تا آن که وارد شهر نیشابور شد؛ و از محل سکونت حضرت سؤال کرد؟

به او گفتند: حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام از نیشابور به سمت خراسان حرکت کرده است.

بدین جهت، آن مرد نیز به سمت خراسان حرکت کرد؛ و در منزلی به نام رباط سعد، امام علیه السلام را ملاقات نمود.

پس به محضر مبارک حضرت وارد شد و جریان خود را به طور مشروح برای حضرت بازگو نمود؛ و سپس اظهار داشت:

یا این رسول الله! از شما خواهش می کنم دوائی را برای درمان و بهبودی دندان ها و زبانهم معرفی فرما که بتوانم به آسانی غذا بخورم و سخن بگویم؟

حضرت به آن شخص فرمود: همان دارویی را که در خواب برایت گفتم، تهیه کن و به همان کیفیت مورد استفاده قرار بده، و عمل نما تا خوب شوی.

آن مرد اظهار داشت: ای پسر رسول خدا! چنانچه ممکن باشد یک بار دیگر آن را تکرار فرما؟

حضرت فرمود: مقداری کُمون و سعتر را با مقداری نمک تهیه کن و آن ها را به طوری مخلوط کن و بکوب تا یک جا پودر شود و سپس چند مرتبه مقداری از آن ها را داخل دهان گردان و شستشو بده تا بهبودی حاصل شود؛ و ناراحتی آن برطرف گردد.

پس از آن که آن شخص، همان دارو را طبق دستور حضرت تهیه نمود و مورد استفاده قرار داد، عافیت و سلامتی کامل خود را باز یافت؛ و همانند قبل به طور معمول غذا می خورد و سخن می گفت.

ثعالبی نیز - که یکی از علماء اهل سنت است - گوید: و من خودم آن مرد را دیدم و همین حکایت را از زبان او شنیدم. (۲۱)

درمان مسافر با نیشکر

چون ماءمون - خلیفه عباسی - جهت دست یابی به اهداف شوم خود دستور داد تا حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را از مدینه به خراسان - از راه اهواز - احضار نمایند.

ابوهاشم جعفری گوید: زمانی که ماءمون چنین تصمیمی را گرفت، شخصی را به نام رجاء بن اءبی ضحاک، ماءمور این کار کرد. و من در محلی اطراف شهر اهواز به نام ایذج بودم، چون خبر حرکت و عبور امام رضا علیه السلام را از آن دیار شنیدم، جهت دیدار و زیارت آن حضرت شتابان حرکت کردم؛ و در اهواز به حضور مبارک آن بزرگوار شرفیاب شدم.

چون فصل تابستان و هوا بسیار گرم بود، امام علیه السلام مریض حال، در گوشه ای قرار گرفته بود، دستور داد تا طیبی را برایش بیاورند.

همین که پزشک به محضر شریف ایشان وارد شد، حضرت نوعی گیاه مخصوص را توصیف و تقاضا نمود.

طیب اظهار داشت: من چنین گیاهی را نمی شناسم و حتی اسم آن را هنوز نشنیده ام، اگر هم این گیاه موجود باشد الان در چنین فصلی، در این مناطق یافت نمی شود.

امام علیه السلام فرمود: پس جهت درمان آن، مقداری نیشکر برایم بیاورید.

دکتر اظهار داشت: این دارو از آن داروی اولی نایاب تر است؛ چون الان فصل نیشکر نیست، بلکه زمان به عمل آمدن و برداشت آن، فصل زمستان می باشد.

حضرت فرمود: هر دوی آن ها در سرزمین شما فراوان است و در همین فصل نیز موجود خواهد بود.

سپس در ادامه فرمایش خود فرمود: هم اینک به همراه این شخص به سمت شیروان حرکت کنید و از رودخانه ای که در مسیر راه می باشد، عبور نمائید.

و چون از طرف رودخانه گذر کنید، شخصی را می بینید که مشغول آبیاری و زراعت زمین خود می باشد، از او محل کشت نیشکر؛ و نیز همان گیاه را سؤال کنید، او آشنای به گیاهان است و شما را به آنچه که بخواهید، راهنمایی می نماید.

ابوهاشم گوید: پس طبق دستور امام علیه السلام به همراه طیب حرکت کردم؛ و طبق راهنمایی حضرت رودخانه ای که در بین راه بود، از آن عبور کردیم، مرد کشاورزی را دیدیم که مشغول زراعت و آبیاری زمین خود بود.

بنابر فرموده حضرت، موضوع را با وی مطرح نمودیم؛ و او ما را به هر دوی آن دو گیاه راهنمایی کرد.

پس از یافتن محل رویش و کشت آن دو گیاه، مقداری از هر کدام چیدیم؛ و سپس آن ها را برداشتیم و به سمت محل سکونت امام رضاعلیه السلام حرکت نمودیم.

طیب در بین راه گفت: این شخص کیست؟

گفتم: او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

اظهار داشت: آیا آثار نبوت در او هست؟

در پاسخ گفتم: خیر، او جانشین و وصی پیغمبر است.

و چون این خبر به اطلاع ماءمون رسید، سریعا دستور حرکت داد، که مبادا مردم شیفته حضرت گردند. (۲۲)

هیجده خرما یا مدّت عمر

بسیاری از بزرگان در کتاب های مختلف حکایت کرده اند:

شخصی به نام محمد قرظی گوید:

در سفر حجّ وارد مسجد جُحفه شدم؛ و چون بسیار خسته بودم، خوابیدم، در عالم خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، پس نزد آن حضرت رفتم.

همین که نزدیک حضرت رسیدم، به من خطاب کرد و فرمود: با کاری که نسبت به فرزندانم انجام دادی، خوشحال شدم.

در همین اثناء طبق خرمائی که جلوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود، مرا جلب توجه کرد، لذا از آن حضرت تقاضا کردم تا مقداری از آن ها را به من عنایت نماید؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز با دست مبارک خویش مقداری خرما از درون آن طبق، برداشت و به من داد.

چون آن خرماها را شمردم، هیجده عدد بود، با خود گفتم: بیش از هیجده سال از عمر من باقی نمانده است.

از خواب بیدار شدم و پس از گذشت مدّتی از این جریان، دیدم در محلّی جمعیت بسیاری در حال رفت و آمد هستند، سؤال کردم اینجا چه خبر است؟

گفتند: حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام تشریف فرما شده است و مردم جهت زیارت و دیدار با آن حضرت اجتماع کرده و رفت و آمد می کنند.

پس جلو رفتم، حضرت را مشاهده کردم که در همان جایگاه پیغمبر اسلام صلوات الله علیه، که در خواب دیده بودم، نشسته است؛ و نیز جلوی حضرت رضا علیه السلام طبقی از همان خرما وجود داشت.

کنار حضرت رفتم و تقاضا کردم تا مقداری از آن خرماها را به من عطا نماید؟

و امام علیه السلام مقداری از آن ها را با دست مبارک خود برداشت و به من داد؛ و چون آن ها را شمردم هیجده عدد بود، خواهش کردم که چند عددی دیگر بر آن ها بیفزاید؟

امام علیه السلام در جواب فرمود: چنانچه جدّم، رسول الله صلی الله علیه و آله بیش از آن مقدار داده بود، من نیز بر آن می افزودم. (۲۳)

پسر و پدر یکی هستند

مرحوم شیخ صدوق و برخی دیگر از بزرگان آورده اند:

شخصی به نام ابن ابی سعید مکاری، روزی از روزها به محضر مبارک امام رضا علیه السلام شرفیاب شد؛ و عرضه داشت: آیا خداوند، قدر و منزلت تو را بدان جا رسانده که آنچه را پدرت ادّعا می کرد تو نیز ادّعا کنی؟!

حضرت فرمود: تو را چه شده است؛ و این چه برخورد و چه سخنی است؟!

خداوند چراغ عمرت را خاموش کند و فقر و تنگ دستی و پریشانی را به خانه ات داخل گرداند.

آیا ندانسته ای که خداوند متعال به عُمران، وحی فرستاد که تو را فرزندی پسر عطا می نمایم و حضرت مریم را به او داد؛ و به مریم،

عیسی سلام الله علیهما را عنایت کرد و سپس فرمود: عیسی و مریم در حکم یک تن هستند؟

آن گاه افزود: و من نیز در شائن و منزلت ، همچون پدرم می باشم ؛ و هر دو یکی هستیم .

ابن ابی سعید گفت : سؤ الی دارم ؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر چه می دانم جواب را از من نمی پذیری و معتقد به امامت من نخواهی شد، ولی آنچه می خواهی ،

سؤ ال کن تا حجّت برایت تمام شود؟

گفت : مردی هنگام مرگش وصیّت کرد که هر کدام از غلامان و کنیزان من قدیمی تر از دیگران باشد، او را در راه خدا آزاد کردم ، تکلیف

چیست ؟

حضرت فرمود: خداوند متعال در قرآن فرموده است : حتّی عاد کالعرجون القدیم (۲۴) هر کدام شش ماه از مدّت مملوکیت او گذشته باشد

قدیم و آزاد است .

ابن ابی سعید مکاری سخنان حضرت را نپذیرفت ؛ و از مجلس بیرون رفت ؛ و پس از آن به فقر و فاقتی سخت مبتلا شد و طولی نکشید

که چراغ عمرش نیز خاموش شد.(۲۵)

سازش یا نجات خود و اسلام

همچنین مرحوم شیخ صدوق ، طبرسی و دیگر بزرگان آورده اند:

پس از آن که امام علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام وارد شهر خراسان گردید، تحت مراقبت شدید و مستقیم مأمون عباسی و

مأمورانش قرار گرفت و مرتّب شکنجه های گوناگون روحی و فکری بر حضرتش وارد می گشت .

پس از گذشت چند روزی ، مأمون به حضرت رضا علیه السلام پیشنهاد داد که می خواهم از خلافت و ریاست کناره گیری کنم ؛ و آن

را تحویل شما دهم .

امام علیه السلام پیشنهاد مأمون را نپذیرفت و فرمود: از انجام این کار، به خداوند متعال پناه می برم .

مأمون اظهار داشت : حال که از پذیرفتن خلافت امتناع می ورزی و قبول نمی کنی ، باید ولایتعهدی مرا قبول نمائی تا پس از من

خلافت برای شما باشد.

ولیکن امام علیه السلام همچنان امتناع می ورزید؛ چون به خوبی آگاه بود و می دانست که این یک دسیسه و توطئه ای برای متّهم کردن

حضرت و جلب افکار عمومی می باشد؛ و این که مأمون در این جریان اهداف شومی را دنبال می کند.

سرانجام ، روزی مأمون ، فضل بن سهل - که معروف به ذوالریاستین بود - و همچنین امام رضا علیه السلام را به کاخ خود دعوت کرد

و سپس امام علیه السلام را مخاطب قرار داد و گفت : من به این نتیجه رسیده ام که باید خلافت و امور مسلمین را به شما واگذار کنم .

حضرت فرمود: به خدا پناه می برم ، من طاقت آن را ندارم .

مأمون گفت : پس به ناچار، باید ولایتعهدی مرا قبول کنی .

امام علیه السلام به مأمون فرمود: از من چشم پوشی نما؛ و مرا از چنین امری معاف کن .

در این لحظه ، مأمون با حالت غضب و تهدید به حضرت گفت : عمر بن خطّاب ، شش نفر را شورای خلافت قرار داد که یک نفر از آن

ها جدّت ، علیّ بن ابی طالب ، امیر مؤمنان بود؛ و عُمر وصیّت کرد و گفت : هرکس مخالفت کند، باید گردنش زده شود.

و تو نیز اینک مجبور هستی و باید آن را بپذیری و چاره ای جز پذیرفتن آن نداری .

و در این هنگام ، حضرت به ناچار اظهار داشت : حال که چنین است ، ولایتعهدی را می پذیرم ، مشروط بر آن که در هیچ کاری از امر حکومت دخالت ننمایم .

و مأمون نیز آن را پذیرفت . (۲۶)

همچنین آورده اند:

پس از آن که امام رضا علیه السلام وارد شهر خراسان گردید و بر مأمون عباسی وارد شد؛ و به ناچار ولایتعهدی را پذیرفت ، مورد اعتراض و انتقاد بعضی افراد قرار گرفت .

لذا حضرت در جواب فرمود: آیا پیامبر خدا صلوات الله علیه افضل است ، یا وصی و جانشین او؟ گفته شد: پیامبر خدا، افضل است .

فرمود: آیا مسلمان افضل است ، یا مشرک به خداوند متعال ؟

گفته شد: مسلمان بر مشرک برتری دارد و افضل می باشد.

آن گاه ، افزود: بنا بر این عزیز و پادشاه مصر مشرک بود و حضرت یوسف علیه السلام پیامبر خدا بود؛ ولیکن مأمون مسلمان است و من وصی و جانشین پیامبر خدا هستم ، یوسف از پادشاه مصر تقاضا نمود تا وزیر و امانتدار او باشد؛ ولی من در ولایتعهدی مأمون مجبور و ناگزیر گشتم . (۲۷)

نماز در اوّل وقت و یک شمش طلا

مرحوم کلینی ، راوندی و برخی دیگر از بزرگان به نقل از شخصی به نام ابراهیم فرزند موسی قرّاز - که امام جماعت یکی از مساجد شهر خراسان (مسجد الرضا علیه السلام) بود - حکایت نمایند:

روزی به محضر مبارک حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام وارد شدم تا پیرامون درخواستی که قبلاً از آن حضرت کرده بودم ، صحبت نمایم ؛ و با کمک ایشان بتوانم مشکلات زندگی خود و خانواده ام را بر طرف سازم . در همین اثناء، امام علیه السلام در حال حرکت و خروج از منزل بود و قصد داشت که جهت استقبال بعضی از شخصیت ها به بیرون شهر برود.

من نیز همراه حضرت به راه افتادم ، در بین راه وقت نماز فرا رسید، پس امام علیه السلام مسیر خود را به سمت ساختمانی که در آن نزدیکی بود، تغییر داد.

و سپس در نزدیکی آن ساختمان ، کنار صخره ای فرود آمدیم ؛ و حضرت به من فرمود: ای ابراهیم ! اذان بگو.

عرضه داشتم : صبر کنیم تا دیگر اصحاب و دوستان ، به ما ملحق شوند، بعد از آن نماز را اقامه فرمائید؟

حضرت فرمود: خداوند تو را مورد مغفرت و رحمت واسعه خویش قرار دهد، مواظب باش که هیچ گاه نماز را از اوّل وقت آن ، تاءخیر نیندازی ، مگر آن که ناچار و مجبور شوی ؛ و یا آن که دارای عذری - موجه - باشی .

پس طبق فرمان امام علیه السلام اذان نماز را گفتیم ؛ و سپس نماز را به امامت آن حضرت اقامه نمودیم .

بعد از آن که نماز، پایان یافت و سلام نماز را دادیم، عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! قبلاً خواهشی از شما - در رابطه با مشکلات زندگی خود و عائله ام - کرده بودم؛ و شما نیز وعده ای به من دادی، که مدّت زیادی از آن وعده سپری شده است؛ و من سخت در فشار زندگی خود و خانواده ام می باشم.

و با توجه به مشغله های بسیاری که شما دارید، نمی خواهم هر روز مزاحم اوقات گرانبهای شما گردم، چنانچه ممکن باشد، عنایتی در حق من و خانواده ام بفرمائید.

هنگامی که سخن من پایان یافت، امام علیه السلام تبسمی نمود؛ و سپس با عصا و چوب دستی خود، مقداری از خاک های روی زمین را محکم سائید.

بعد از آن، حضرت دست مبارک خود را دراز نمود و بر روی آن خاکها زد، پس ناگهان متوجه شدم که شمش طلائی را برداشت و تحویل من داد؛ و فرمود:

این را بگیر، خداوند متعال در آن، برایت برکت و توسعه عطا گرداند، آن را هزینه زندگی خود و عائله ات قرار بده.

و سپس حضرت افزود: آنچه را که امروز مشاهده کردی مکتوم و از دیگران مخفی بدار.

ابراهیم بن موسی قزّاز در پایان حکایت، اضافه کرد: بعد از آن که شمش طلا را از امام رضا علیه السلام دریافت کردم و به منزل آمدم، آن را فروختم و قیمت آن را که حدود هفتاد هزار دینار بود، هزینه زندگی خود و خانواده ام قرار دادم.

و خداوند متعال به برکت دعای آن حضرت، به قدری برکت و توسعه به من عنایت نمود، که یکی از ثروتمندان معروف شهر خراسان قرار گرفتم. (۲۸)

عیادت از مریض و بهترین هدیه

مرحوم قطب الدّین راوندی در کتاب خود، به نقل از حضرت جوادالا ثمه علیه السلام حکایت کند:

یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام مریض شده و در بستر بیماری افتاده بود، روزی حضرت از او عیادت نمود و ضمن دیدار، به او فرمود: در چه حالتی هستی؟

عرض کردم: مرگ را بسیار سخت و دردناک می بینم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این ناراحتی که احساس می کنی، اندکی از حالات و علائم مرگ می باشد که اکنون بر تو عارض شده است، پس اگر تمام حالات و سکرآت مرگ بر تو عارض شود، چه خواهی کرد؟!

و بعد از آن، در ادامه فرمایش خود افزود: مردم دو دسته اند: عده ای مرگ برایشان وسیله آسایش و استراحت است.

و عده ای دیگر آن قدر مرگ برایشان سخت و طاقت فرسا است، که پس از آن احساس راحتی می کنند.

حال چنانچه بخواهی که مرگ برایت نیک و لذّت بخش باشد، ایمان و اعتقادات خود را نسبت به خداوند متعال و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و نیز ولایت ما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را تجدید کن و شهادتین را بر زبان و قلب خود جاری گردان.

امام جواد علیه السلام فرمود: بعد از آن که، آن شخص طبق دستور پدرم شهادتین را گفت، اظهار داشت:

یا ابن رسول الله! ملائکه رحمت الهی با تحیات و هدایا وارد شدند و بر شما سلام می دهند.

امام رضا علیه السلام فرمود: چه خوب شد که ملائکه رحمت الهی را مشاهده می کنی ، از آن ها سؤال کن : برای چه آمده اند؟ مریض گفت : آن ها می گویند چنانچه همه ملائکه با اذن خداوند سبحان ، نزد شما حاضر شوند، بدون اجازه حرکتی نمی کنند. پس از آن ، با کمال راحتی و آرامش خاطر. چشم های خود را بر هم نهاد و گفت : ((السلام علیک یا ابن رسول الله !)) پیغمبر اسلام ، امیرالمؤمنین و دیگر امامان (سلام الله علیهم) آمدند، و در همین لحظه ، جان به جان آفرین تسلیم کرد.(۲۹)

شیعه و نشانه های او؟!

امام حسن عسکری علیه السلام حکایت نمود:

چون موضوع ولایتعهدی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام پایان و تثبیت یافت .

روزی دربان امام رضا علیه السلام وارد منزل آن حضرت شد و گفت : عده ای آمده اند، اجازه ورود می خواهند و می گویند: ما از شیعیان علی علیه السلام هستیم .

امام رضا علیه السلام اظهار داشت : در حال حاضر فرصت ندارم ، به آن ها بگو که در وقتی دیگر بیایند.

چون آن جماعت رفتند و در فرصتی دیگر آمدند، نیز امام علیه السلام اجازه ورود نداد، تا آن که حدود دو ماه بدین منوال گذشت ؛ و آنان توفیق زیارت و ملاقات با مولایشان را نیافتند و ناامید شدند؛ ولی با این حال برای آخرین مرحله نیز جلوی منزل حضرت آمدند و با حالت خاصی اظهار داشتند:

ما از شیعیان پدرت ، امام علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم و با این برخورد شما، دشمنان ما را شماتت و سرزنش می کنند.

و حتی در بین دوستان ، دیگر آبرویی برایمان نمانده است ؛ و نیز از رفتن به شهر و دیار خود خجل و شرمنده ایم .

در این هنگام ، امام رضا علیه السلام به غلام خود فرمود: اجازه دهید آن ها وارد شوند.

همین که آنان وارد مجلس شدند، حضرت به ایشان اجازه نشستن نداد، لذا سرگردان و متحیر، سرپا ایستادند و گفتند:

یا ابن رسول الله ! این چه ظلم بزرگی است که بر ما روا داشته ای که پس از آن همه سرگردانی ، نیز این چنین مورد بی اعتنائی و بی

توجهی قرار گرفته ایم ، مگر گناه ما چیست ؟

با این حالت ، مرگ برای ما بهتر خواهد بود.

در این لحظه ، امام رضا علیه السلام فرمود: آنچه که بر شما وارد شده و می شود، همه آن ها نتیجه اعمال و کردار خود شما می باشد؛ و

نسبت به آن بی اهمیّت هستید!

آن جماعت ، همگی گفتند: یا ابن رسول الله ! توضیحی بفرما تا برای ما روشن شود که خلاف ما چیست ؟

و ما چه کرده ایم ، و چه گناهی از ما سر زده است ؟

حضرت فرمود: چون شما ادعای بسیار بزرگی کردید؛ و اظهار داشتید که شیعه حضرت امیرالمؤمنین ، امام علی بن ابی طالب علیه السلام هستید.

وای بر حال شما، آیا معنای ادعای خود را فهمیده اید؟

و سپس افزود: شیعه حضرت علی علیه السلام همانند امام حسن و امام حسین علیهما السلام ، سلمان فارسی ، ابوذر غفاری ، مقداد، عمار

یاسر و محمد بن ابی بکر هستند، که در انجام اوامر و دستورات امام علی علیه السلام از هیچ نوع تلاش و فداکاری دریغ نورزند.

ولی شما بسیاری از اعمال و کردارتان مخالف آن حضرت می باشد و در انجام بسیاری از واجبات الهی کوتاهی می کنید و نسبت به حقوق دوستان خود بی اعتنا و بی توجه هستید و در مواردی که نباید تقیه کنید، انجام می دهید.

و با این عملکرد نیز مدعی هستید که شیعه امیرالمؤمنین، امام علیّ علیه السلام می باشید!!

شما اگر می گفتید که از دوستان و علاقه مندان آن حضرت و از مخالفین دشمنانش هستیم، شما را می پذیرفتم و این همه دردسر و مشکلات را متحمل نمی شدید.

شما منزلت و مرتبه ای بسیار عظیم و شریف را مدعی شدید، که چنانچه در گفتار و کردارتان صادق نباشید، به هلاکت خواهید افتاد، مگر آن که مورد عنایت و رحمت پروردگار متعال قرار گیرید و لطف خداوند شامل حالتان بشود.

اظهار داشتند: یا ابن رسول الله! ما از آنچه ادعا کرده و گفته ایم، پوزش می خواهیم و مغفرت می طلبیم.

و آنچه را که شما فرمودید، ما نیز بر آن عقیده هستیم؛ و هم اکنون اعلام می داریم که ما از دوستان و علاقه مندان شما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشیم و مخالف دشمنان شما بوده و خواهیم بود.

در این هنگام، امام رضا علیه السلام فرمود: اکنون خوش آمدید، شما برادران من هستید.

و سپس آن جماعت را بسیار مورد لطف و عنایت خویش قرار داد و از دربان پرسید: این جماعت چند مرتبه آمدند و خواستند که وارد منزل شوند؛ و مانع ورود ایشان شدی؟

دربان گفت: شصت مرتبه.

امام علیه السلام فرمود: باید جبران گردد، شصت مرتبه بر آن ها وارد می شوی و سلام مرا به آن ها می رسانی؛ چون که توبه آن ها قبول شد و مستحق تعظیم و احترام گشتند و اکنون وظیفه ما است که در رفع مشکلات آن ها و خانوادهاشان همت گماریم.

و بعد از آن، حضرت دستور فرمود تا مقدار قابل توجهی میرآت و خیرات به آن ها کمک شود. (۳۰) پشیمانی خلیفه از نماز عید فطر علی بن ابراهیم قمی، به نقل از یاسر خادم و ریّان بن صلت حکایت کند:

چون جریان ولایتعهدی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام تثبیت شد و عید سعید فطر فرا رسید، ماءمون - خلیفه عباسی - برای امام علیه السلام پیام فرستاد:

برای اقامه نماز عید آماده شود و در جمع مردم نماز عید را اقامه کند و برای ایشان خطبه و سخنرانی نماید.

حضرت رضا علیه السلام نیز برای وی، پیام فرستاد: تو خود می دانی که بین من و تو، عهد و پیمان بسته شد بر این که من در هیچ جریانی از امور حکومت دخالت نکنم.

بنابر این، مرا از اقامه نماز عید معذور و معاف بدار.

ماءمون پاسخ داد: می خواهم مردم نسبت به ولایتعهدی شما مطمئن شوند و حقیقت فضل و علم شما را دریابند.

و آن قدر اصرار ورزید تا به ناچار حضرت رضا علیه السلام پذیرفت؛ ولی مشروط بر آن که همانند حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما نماز عید را اقامه نماید.

ماءمون نیز پیشنهاد حضرت را قبول کرد و اظهار داشت: به هر شکل که مایل هستی، حرکت کن و نماز عید فطر را اقامه نما.

آن گاه امام علیه السلام فرمود که تمام افراد حکومت و مردمی که مایل به حضور در نماز عید هستند، فردا صبح، اول وقت جلوی منزل حضرت آماده حرکت باشند.

پس تمامی دسته جات، از اقشار مختلف مردان و زنان صبح زود جلوی منزل امام رضا علیه السلام حضور یافته و هر لحظه در انتظار خروج آن حضرت از منزل بودند.

و چون خورشید طلوع کرد، حضرت غسل نمود، لباس پوشید، عمامه ای سفید بر سر نهاد و یک سر آن را بر سینه و یک طرف دیگرش را بر شانه مبارکش قرار داد؛ و سپس خود را معطر و خوشبو نمود و عصائی به دست گرفت و به اصحاب خود فرمود: هر کاری را که من انجام دادم و هر سخنی را که گفتم، شما نیز همانند من انجام دهید و بگوئید.

بعد از آن، حضرت با اصحاب خود، دسته جمعی با پای برهنه و پیاده مقداری حرکت کردند؛ و آن گاه حضرت سر به سوی آسمان بلند کرد و چند تکبیر گفت و تمام اصحاب و همراهان هم صدا با حضرت تکبیر گفتند.

همین که از منزل خارج شدند، جمعیت انبوهی که از طبقات مختلف جلوی منزل گرد آمده بودند، حضرت را با آن حالت به همراه اصحابش مشاهده کردند، همگی سر تعظیم فرود آوردند و تمام آنچه بر تن پوشیده بودند بیرون آوردند و با پوششی ساده و پای برهنه آماده حرکت شدند.

و حضرت همچنان تکبیرگویان به راه خویش ادامه می داد و تمام جمعیت نیز با حالت عجیبی تکبیر می گفتند و به دنبال حضرت حرکت می کردند، به طوری که گویا تمامی موجودات تکبیر می گویند، در همین بین صدای تضرع و شیون جمعیت بلند شد.

و چون جریان را برای مأمون تعریف کردند، فضل بن سهل به مأمون گفت: چنانچه علی بن موسی الرضا علیهما السلام با این کیفیت به محل نماز برسد، احتمال آن می رود که عامه مردم بر علیه دستگاه حکومتی خلیفه شورش کنند و جان ما به خطر افتد، پس مصلحت آن است که خلیفه هر چه سریع تر او را از ادامه حرکت به سوی نماز باز دارد.

بنابر این، مأمون برای امام رضا علیه السلام پیام فرستاد: ما شما را به زحمت انداختیم و خسته شده اید، ما دوست نداریم که وجود شما صدمه ای ببیند، شما بازگردید و همان کسی که همیشه نماز را اقامه می کرده است اکنون انجام خواهد داد.

پس از آن، حضرت با شنیدن این پیام، کفش های خود را پوشید و چون مراجعت نمود، و در بین مردم اختلاف شدیدی پدید آمد و جمعیت متفرق و پراکنده گشتند؛ و در نهایت نماز عید سعید فطر اقامه نگردید. (۳۱)

نماز باران و بلعیدن دوشیره در پرده

در زمان حکومت مأمون - خلیفه عباسی - در یکی از سال ها خشک سالی شد و زراعت های مردم در کم آبی سختی قرار گرفت، مأمون در یکی از روزهای جمعه به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام پیشنهاد داد تا آن حضرت جهت بارش باران و رفاه مردم چاره ای بیندیشد.

امام علیه السلام فرمود: بایستی مردم سه روز - شنبه، یکشنبه، دوشنبه - را روزه بگیرند و در سومین روز جهت دعا و نیایش به درگاه پروردگار متعال عازم بیابان گردند.

پس چون روز سوم فرا رسید، حضرت به همراه جمعیتی انبوه به صحراء رفتند و سپس امام علیه السلام بر بالای بلندی رفت و پس از حمد و ثنای الهی اظهار داشت:

پروردگارا، تو حقّ ما اهل بیت را عظیم و گرامی داشته ای، اینک مردم به تبعیت از فرمانت به تو روی آورده و متوسّل شده اند؛ و به امید رحمت و فضل تو به اینجا آمده اند و آرزوی بخشش و احسان تو را دارند.

خداوند! بر آن ها باران رحمت و برکت خود را فرود فرست تا سیراب و بهره مند گردند.

در همین لحظه، ناگهان باد، شروع به وزیدن گرفت و ابری ظاهر گشت و صدای رعد و برق عجیبی در فضا پیچید و مردم حالتی شادمانه به خود گرفتند.

حضرت جمعیت را مخاطب قرار داد و فرمود: آرام باشید، این ابر برای شما نیامده است، ماءموریت او جای دیگری است.

و پس از آن، ابر دیگری نمایان شد و این بار نیز مردم شادمان شدند، همچنین امام علیه السلام فرمود: آرام باشید، این ابر ماءموریتش برای جمعیت و سرزمینی دیگر است.

و به همین منوال تا ده مرتبه ابر آمد و حضرت چنین می فرمود.

تا آن که در یازدهمین مرحله، امام علیه السلام اظهار نمود: این ابر برای شما آمده است، اکنون شکرگزار خداوند متعال باشید و برخیزید به خانه هایتان بازگردید، که تا به منازل خود وارد نشوید، باران نخواهد بارید.

امام جواد علیه السلام در ادامه روایت فرمود: تا زمانی که مردم به خانه هایشان نرفتند، ابر از باریدن خودداری کرد؛ اما به محض آن که مردم داخل خانه های خود شدند، باران به قدری بارید که تمام رودها و نهرها پر از آب شد و مردم می گفتند: این از برکت وجود مقدّس فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

بعد از آن، امام رضا علیه السلام در جمع مردم حضور یافت و ضمن سخنرانی مهمّی فرمود:

ای مردم! احکام و حدود الهی را رعایت کنید؛ و همیشه در تمام حالات، شکرگزار نعمت ها و رحمت های خداوند باشید، معصیت و گناه مرتکب نشوید، اعتقادات و ایمان خود را نسبت به خداوند و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام تقویت نمائید.

و نسبت به حقوقی که بر عهده یکدیگر دارید بی توجه نباشید و آن ها را رعایت کنید، نسبت به یکدیگر دلسوز و یاری، مهربان باشید؛ و بدانید که دنیا وسیله ای است برای عبور به جهانی دیگر، که ابدی و جاوید می باشد.

سپس امام جواد علیه السلام افزود: بعد از این جریان، عدّه ای از سخن چینان دنیاپرست و چاپلوس نزد ماءمون رفتند و گفتند: این شخص - یعنی امام رضا علیه السلام - با این سحر و جادویش همه را شیفته خود گردانیده است و مردم را بر علیه خلیفه و دستگاه حکومت تحریک می کند.

لذا ماءمون شخصی را فرستاد تا حضرت رضا علیه السلام را نزد وی آورد؛ و چون حضرت وارد مجلس ماءمون شد، یکی از وزرای حکومت به امام خطاب کرد و گفت: تو با آمدن باران، ادعاهائی کرده ای؛ چنانچه در کار خود صادق و مطمئن هستی، دستو بده تا این دو شیری که بر پرده خلیفه نقاشی شده اند، زنده شوند.

امام رضا علیه السلام بانگ برآورد: ای دو شیر درنده! این شخص فاجر را نابود کنید، که ائتری از او باقی نماند.

ناگهان آن دو عکس به شکل دو شیر حقیقی در آمدند و آن وزیر سخن چین دروغ گو را دریده و بدون آن که قطره خونی از او بریزد، او را بلعیدند.

و آن گاه اظهار داشتند: یا ابن رسول الله! اجازه می فرمائی تا ماءمون را نیز به دوستش ملحق گردانیم؟

ماءمون با شنیدن این سخن بیهوش شد و روی زمین افتاد و چون او را به هوش آوردند، دو مرتبه آن دو شیر گفتند: اجازه بفرما تا او را نیز نابود کنیم؟

حضرت فرمود: خیر، مقدرات الهی باید انجام پذیرد و سپس به آن دو شیر دستور داد تا به جای خود بازگردند و آن ها نیز به حالت اولیه خویش بازگشتند.

و ماءمون به امام رضا علیه السلام گفت: الحمدلله، که مرا از شرّ این شخص - حمید بن مهران - نجات بخشیدی. (۳۲)

ظروف و دیگ سنگی

هنگامی که ماءمون حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به خراسان احضار کرد، آن حضرت در مسیر راه، معجزات و کراماتی را به اذن خداوند متعال به مردم و همراهیان خود ارائه نمود.

از آن جمله وقتی امام علیه السلام به روستای سناباد رسید، بر کوهی - که از سنگ سیاه بود - تکیه زد و این دعا را بر زبان مبارک خویش جاری نمود: ((اللّهُمَّ أَنْفَعْ بِهِ وَ بَارِكْ فِيمَا يَنْحَتُ مِنْهُ)) یعنی؛ پروردگارا، مردم را از این کوه سودمند گردان، و در آنچه از آن می تراشند، برکت و فایده ای بسیار قرار بده.

سپس فرمود: هر غذایی که می خواهید برای من طبخ نمائید در ظرف سنگی تراشیده شده از این کوه باشد.

و چون از آن کوه برای حضرت در ظروف سنگی غذا تهیه شد، مرتّب غذا تناول می فرمود؛ گرچه حضرت کم خوراک بود.

و از آن روز به بعد، مردم ظرف های سنگی گوناگونی از آن کوه می تراشند و مورد استفاده قرار می دهند، که به وسیله دعای حضرت برکات بسیاری دیده اند. (۳۳)

دو جریان مهمّ و حیرت انگیز

در زمانی که حضرت ابوالحسن، امام رضا علیه السلام توسط ماءمون عباسی از مدینه به خراسان احضار شده بود، در مسیر راه خویش به محلی به نام ((حمراء)) رسید.

حضرت برای استراحت، کنار چشمه ای فرود آمد و چون سفره غذا را پهن کردند، حضرت با همراهانش مشغول تناول غذا گردید.

ناگهان حضرت، سر خود را بلند نمود و مردی را که شتابان می آمد، نگریست؛ و دست از غذا خوردن کشید.

وقتی آن مرد محضر حضرت شرفیاب شد، عرض کرد: فدایت گردم، تو را بشارت باد بر این که زبیری کشته شد.

رنگ چهره حضرت دگرگون و زرد شد و سر خویش را پائین انداخت، سپس فرمود: گمان می کنم که زبیری شب گذشته مرتکب گناهی خطرناک شده باشد، که او را داخل دوزخ گردانیده است.

پس از آن، دست مبارک خویش را دراز نمود و مشغول تناول غذا گردید؛ و از آن مرد پرسید: علّت مرگ زبیری چه بود؟

در پاسخ اظهار داشت: زبیری شب گذشته شراب خمر بسیاری بیاشامید تا جائی که فوراً به هلاکت رسید. (۳۴)

همچنین محمد بن عبدالله افضس حکایت کند:

روزی بر ما موم وارد شدم، پس از صحبت هائی گفت: رحمت و درود خدا بر حضرت رضا علیه السلام که عالم تر از او یافت نمی

شود، در آن شبی که مردم با او بیعت کرده بودند، پیشنهاد کردم که خلافت را بپذیرد؛ و من جانشین او در خراسان باشم؟

فرمود: خیر، نمی پذیرم و کمتر از محدوده خراسان را هم قبول دارم، و من در خراسان باید بمانم تا مرگ، مرا دریابد.
گفتم: فدایت گردم، چگونه و از کجا چنین می دانی و می گوئی؟!
حضرت فرمود: علم و اطلاعات من نسبت به موقعیت کنونی و آینده ام همانند علم و اطلاع تو نسبت به خودت می باشد.
گفتم: موقعیت شما در آینده چگونه است؟

فرمود: مسافت بین من و تو بسیار است، چون که مرگ من در مشرق؛ ولی مرگ تو در مغرب انجام خواهد گرفت.
سپس گفتم: راست می گوئی و خدا و رسولش درست گفته اند، و بعد از آن نیز هر چه تلاش کردم که او را تطمیع در خلافت کنم، فریب نخورد و اثری نبخشید. (۳۵)
اکنون قبر مطهر آن حضرت سمت مشرق و قبر مأمون در سمت مغرب قرار گرفته است.

زینب کذابه و درندگان

در دوران حکومت مأمون، زنی به نام زینب مدعی بود که از ذریه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام می باشد و با این روش از مؤمنین پول می گرفت و مایحتاج زندگی خود را تأمین می کرد و بر دیگران فخر و مباهات می ورزید.
وقتی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام این خبر را شنید، آن زن را احضار نمود؛ و سپس تکذیبش کرد و فرمود: این زن، دروغ گو و سفیه است، زینب در کمال وقاحت به امام علیه السلام گفت: همان طور که تو اصل و نسب مرا تکذیب و رد می نمائی، من نیز سیادت و نسب تو را تکذیب می کنم.
حضرت رضا علیه السلام به ناچار، جریان را برای مأمون بازگو نمود و چون زینب کذابه را نزد خلیفه آوردند، حضرت فرمود: این زن دروغ می گوید؛ و او از نسل حضرت علی و فاطمه زهراء علیها السلام نمی باشد.
بعد از آن، اظهار نمود: چنانچه او راست و حق می گوید، او را نزد درندگان بیندازید، تا حقیقت او بر همگان روشن شود؛ چون درندگان به نسل زهراء علیها السلام گزندی نمی رسانند.

هنگامی که زینب چنین مطلبی را شنید، گفت: اول خودت نزد درندگان برو، اگر حق با تو بود که سالم بیرون می آئی.
حضرت بدون آن که سخنی بگوید برخاست و به سمت محلی که درندگان در آنجا جمع آوری شده و نگه داری می شدند، حرکت نمود.
مأمون به حضرت گفت: یا ابن رسول الله! کجا می روی؟
امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، باید نزد درندگان بروم تا حقیقت امر ثابت گردد؛ پس هنگامی که حضرت وارد آن محل شد و نزدیک درندگان رسید، تمامی آن حیوانات متواضعانه روی دُم های خود نشستند و حضرت کنار یکایک آن ها آمد و دستی بر سرشان کشید و آن ها را نوازش نمود و سپس با سلامتی خارج گردید.

آن گاه به خلیفه فرمود: اکنون این زن دروغ گو را نزد آن ها بفرست تا دروغ او برای عموم روشن گردد.
و چون مأمون از آن زن خواست تا به سمت درندگان برود؛ زن ملتسانه از رفتن به آن محل خودداری می کرد، تا آن که خلیفه دستور داد تا او را به اجبار وارد آن محل کرده و رهایش نمایند.

با ورود زینب به داخل آن محل، درندگان از هر طرف حمله کرده و او را دریدند و بدون آن که خونی بر زمین ریخته شود، نابودش کردند و به عنوان زینب کذابیه معروف گردید. (۳۶)

دو معجزه و یک غیب گوئی

محمد بن فضیل - که یکی از راویان حدیث است - حکایت کند:

مدتی بود که به ناراحتی درد پهلو و درد پا مبتلا شد بوم، به همین جهت محضر مبارک حضرت ابوالحسن، امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم تا شفای خود را بگیرم؛ در آن زمان حضرت در مدینه بود و هنوز به خراسان منتقل نشده بود، هنگامی که وارد بر امام علیه السلام شدم فرمود: چرا ناراحت و افسرده ای؟

گفتم: ناراحتی درد پهلو و درد پا دارم که مرا سخت می آزارد.

امام علیه السلام با دست مبارک خویش اشاره به پهلویم نمود و دعائی را خواند و آب دهان مبارک خود را بر محل درد مالید و فرمود: دیگر از این جهت، ناراحتی نخواهی داشت.

و سپس نگاهی به پام انداخت و اظهار داشت: حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم علیه السلام فرموده است: هر که از شیعیان ما، مبتلا به مرض و ناراحتی شود و در مقابل آن صبر و شکیبائی از خود نشان دهد، خداوند پاداش هزار شهید به او عطا می فرماید.

محمد بن فضیل گوید: با این سخن حضرت، فهمیدم که درد پام باقی خواهد ماند و خوب شدنی نیست.

دوستان او مانند هیثم بن ابی مسروق گفته اند: محمد تا آخر عمر مبتلا به پا درد بود و با همان ناراحتی از دنیا رفت. (۳۷)
همچنین آورده اند:

حُبَابَه وَالْبَيْهَ از زمان امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام تمام ائمه را تا امام رضا علیهم السلام محضر یکایک آن ها شرفیاب شد و از هر یک معجزه مخصوصی مشاهده کرد.

چون حُبَابَه وَالْبَيْهَ بر امام رضا علیه السلام وارد شد، به او فرمود: جدم، امیرالمؤمنین علیه السلام چه مطالبی را برایت بیان نمود؟

حُبَابَه گفت: آن حضرت فرمود: تو یک علامت و برهان عظیمی را خواهی دید؛ امام رضا علیه السلام فرمود: ای حُبَابَه! آیا متوجه موهای سفید شده ای؟ گفت: بلی.

فرمود: آیا دوست داری که گیسوانت سیاه و خودت را جوان ببینی؛ و به حالت جوانی برگردی؟

حُبَابَه گفت: بلی، این بزرگ ترین نشانه و برهان خواهد بود.

در همین لحظه حُبَابَه احساس خاصی در خود کرد و متوجه شد که حضرت مخفیانه دعائی را می خواند.

سپس حُبَابَه، گیسوان خود را تماشا کرد، دید که همه سیاه و زیبا گشته است، مکانی خلوت را پیدا کرد و به آن جا رفت و پس از آن که خود را بررسی کرد متوجه شد که دختر شده است و باکره می باشد. (۳۸)

زلزله وحشتناک در خراسان

طبق آنچه مورّخین و راویان حدیث حکایت کرده اند:

ماءمورین و جاسوسان حکومتی برای ماءمون عبّاسی خیر آوردند که حضرت ابوالحسن ، علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام جلساتی تشکیل می دهد و مردم در آن مجالس شرکت کرده و شیفته بیان و علوم او گشته اند. ماءمون دستور داد تا مجالس را به هم بزنند و مردم را متفرّق کرده و نیز حضرت را نزد وی احضار کنند. همین که امام رضا علیه السلام نزد ماءمون حضور یافت ، ماءمون نگاهی تحقیرآمیز به حضرت انداخت . و چون حضرت چنین دید، با حالت غضب و ناراحتی از مجلس ماءمون خارج شد؛ و در حالی که زمزمه ای بر لب های مبارکش بود، چنین می فرمود:

به حق جدّم ، محمد مصطفی و پدرم ، علی مرتضی و مادرم ، سیّدۀ النساء - صلوات اللّٰه علیهم - نفرین می کنم که به حول و قوه الهی آنجا به لرزه درآید و سگ هائی که اطراف او جمع شده اند، همه را مطرود می سازم . بعد از آن ، امام رضا علیه السلام وارد منزل خود شد و تجدید وضوء نمود و دو رکعت نماز خواند و در قنوت ، دعای مفصلی را تلاوت نمود و هنوز از نماز فارغ نشده بود، که زلزله هولناکی سکوت شهر را درهم ریخت و صدای گریه و شیون مردان و زنان بلند شد. و به دنبال این حادثه ، طوفان شدید و غبار غلیظی با صداهای وحشتناکی به وجود آمد.

وقتی حضرت از نماز فارغ شد و سلام نماز را داد، به اباصلت فرمود: بالای بام منزل برو و ببین چه خبر است ؟

و سپس افزود: متوجّه آن زن بدکاره ، فاحشه نیز باش که چگونه تیر بالا بر گلویش فرود آمده و او را به هلاکت رسانیده است . این همان زن بدکاره ای است که جاسوسان و بدگویان را بر علیه من تحریک می کرد و آن ها را هدایت می نمود تا نزد ماءمون سخن چینی و بدگوئی مرا کنند و ماءمون را بر علیه من می شورانند.

در پایان این حکایت آمده است : تمام آنچه را که حضرت بیان فرموده بود به واقعیت پیوست ؛ و پس از آن که ماءمون متوجّه این قضیه شد، دستور داد تا افراد سخن چین و دروغ گو را از اطراف ماءمون و دستگاه حکومتی او البتّه در ظاهر و برای عوام فریبی کنار برونند و دیگر به آن ها توجّه و کمکی نشود. (۳۹)

جواب شش سوّال و شفای دردپا

حسین بن عمر بن یزید از جمله کسانی بود که بر امامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام توقّف کرده و پنج امام بعد از آن حضرت را قبول نداشت ، او حکایت کند:

روزی به همراه پدرم نزد امام کاظم علیه السلام رفتم و پدرم هفت سوّال مطرح کرد که حضرت شش تای آن ها را پاسخ فرمود.

پس از گذشت مدّتی از این جریان ، من با خود گفتم : همان سوّال ها را از فرزندش ، حضرت رضا علیه السلام می پرسم ، چنانچه همانند پدرش پاسخ داد، او نیز امام و حجّت خدا می باشد.

چون نزد ایشان آمدم و سوّال ها را مطرح کردم ، همانند پدرش ، امام کاظم علیه السلام - حتّی بدون تفاوت در یک حرف - پاسخ داد و از جواب هفتمین سوّال خودداری نمود.

و هنگامی که خواستم از محضرش خداحافظی کنم ، فرمود: هر یک از شیعیان و پیروان ما در این دنیا به نوعی گرفتار و دچار مشکلات هستند؛ پس اگر صبر و شکیبایی از خود نشان دهند، خداوند متعال پاداش هزار شهید به آن ها عطا می نماید.

و من در این فکر فرو رفتم که این سخن به چه مناسبتی بیان و مطرح شد؛ و با حضرت وداع کردم .

بعد از مدتی به درد پا مبتلا گشتم و سخت مرا آزار می داد تا آن که به حجّ خانه خدا رفتم و امام رضا علیه السلام را ملاقات کردم و از شدت درد و ناراحتی پا سخن گفتم و تقاضا کردم دعائی را برای شفا و بهبودی آن بخواند؛ و پای خود را جلوی حضرت دراز کردم ، فرمود: این پا، ناراحتی ندارد، آن پایت را بیاور.

وقتی پای دیگر خود را دراز کردم ، حضرت دعائی خواند و لحظاتی بعد، به طور کلی درد و ناراحتی پایم برطرف شد.(۴۰) همچنین آورده اند:

شخصی به نام احمد بن عبدالله ، به نقل از غفّاری حکایت کند:

روزی خدمت امام رضا علیه السلام رفتم و گفتم : مقداری قرض دارم و توان پرداخت آن را ندارم ؛ و مقدار آن را مطرح نکردم .

حضرت دستور داد غذا آوردند و چون غذا خوردیم فرمود: آنچه زیر تُشک نهاده شده بردار و بدهی خود را بپرداز.

وقتی تُشک را بلند کردم مقداری دینار زیر آن موجود بود، برداشتم و چراغی را آوردم و آن ها را شمردم چهل و هشت دینار بود.

در بین آن ها یک دینار مرا جلب توجه کرد، آن را برداشتم و نزدیک چراغ آوردم ، دیدم بر آن نوشته است : بیست و هشت دینار آن را بابت بدهی خود پرداخت کن و باقی مانده آن را هزینه زندگی خود و خانواده ات قرار بده .(۴۱)

سیاست و زندگی شرافتمندانه

معمربن خلّاد - که یکی از اصحاب امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام می باشد - حکایت کند:

روزی در خدمت آن حضرت بودم ، ضمن صحبت هائی فرمود: روزی مأمون عباسی به من اظهار داشت : ای ابوالحسن ! عده ای در اطراف و حوالی شما در حال فتنه و آشوب می باشند، چنانچه نامه ای به دوستان خود بنویسی ، که جلوی فساد و آشوب گرفته شود، مناسب و مفید خواهد بود؟

من در جواب گفتم : باید تو به عهد خود وفا نمائی و من نیز به عهد خود وفا می نمایم ، آن زمانی که ولایتعهدی را پذیرفتم مشروط بر آن بود که من هیچ گونه دخالتی در امور حکومت نداشته باشم .

این مسئولیتی را که پذیرفته ام ، هیچ سودی برای من نداشته است ، آن زمان که در مدینه بودم نامه و سخن من در تمام شرق و غرب ، مؤثر و نافذ بود؛ سوار الاغ می شدم و در خیابان و بازار عبور می کردم و هرکس بر من می گذشت ، مرا احترام و تکریم می کرد، کسی از من درخواستی نمی کرد مگر آن که نیازش را برآورده می ساختم .

مأمون گفت : مانعی نیست ؛ طبق همان شرط و عهد عمل شود.(۴۲)

درس پیشوا شناسی

روزی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در جمع عده ای از دوستان و اصحاب خود فرمود: امام و پیشوای جامعه دارای علائم و نشانه هائی است، که برخی از آن عبارت است:

از تمامی افراد باید عالم تر و آگاه تر باشد، در حکومت و قضاوت باتدبیر و قاطع باشد، پرهیزکار و متقی، حلیم و صبور، شجاع و قوی دل، سخاوتمند و کریم باشد، و نیز در برابر خداوند عابد و در برابر بندگان فروتن باشد.

خنثه شده و پاک و نظیف تولد یابد، هنگام تولد از رحم مادر، شهادت بر یگانگی خدا و رسالت رسول خدا دهد.

همچنان که از جلو می بیند و متوجه می شود، از پشت سر نیز متوجه گردد، سایه نداشته باشد، در خواب محتمل نشود، چشم او هنگام خواب همانند دیگران نمی بیند؛ ولی قلبش متوجه و آگاه است، از غیب با او حدیث و سخن گفته می شود، زره رسول الله صلی الله علیه و آله اندازه او و بر قامت او راست می آید.

روی زمین اثری از بول و غایط او بر جای نماند، چون خداوند زمین را به بلعیدن آن امر کرده است، عرق و بوی او از مشک و عنبر خوشبوتر است، نسبت به مردم در نفوس و اموالشان اولویت دارد؛ و از هرکس به مردم دلسوزتر و مهربان تر؛ و نیز نسبت به آنها متواضع باشد، خود مجری دستورات الهی؛ و نیز وادارکننده مردم بر اجرای اوامر و نواهی خداوند است.

دعای او مستجاب می باشد و چنانچه دعا کند که صخره ای متلاشی شود همان خواهد شد، سلاح و شمشیر ذوالفقار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، همچنین صحیفه ای که در آن نام تمامی پیروانشان و نیز صحیفه ای که نام همه قاتلین و دشمنانشان در آن ثبت گردیده، نزد او موجود خواهد بود.

و به عنوان این که او امام و خلیفه رسول الله صلوات الله علیه می باشد، سه کتاب مهم دیگر نزد او می باشد، که عبارتند از:

کتاب جامعه، که طول آن هفتاد ذراع (حدود ۳۵ متر) می باشد و تمام نیازمندیهای انسانها در تمام امور و مسائل، در آن موجود است.

کتاب جفر اکبر و اصغر، که تمام علوم و حدود و دیات در آن مذکور است.

مصحف و کتابنامه شریف حضرت فاطمه زهراء علیها السلام می باشد. (۴۳)

همچنین آورده اند:

روزی از روزها یکی از رؤ سا و سران واقفیه به نام حسین بن قیاما به حضور حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام رسید و اظهار داشت: آیا تو امام و حجت خدا هستی؟

امام علیه السلام فرمود: بلی، حسین گفت: من شهادت و گواهی می دهم بر این که تو امام نمی باشی.

حضرت لحظاتی سر خویش را به زیر افکند و سپس سر خود را بلند نمود و فرمود: دلیل تو چیست که می گوئی من امام نیستم؟

حسین گفت: چون امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است: حجت خدا عقیم نخواهد بود، و شما در این موقعیت سنی بدون فرزند پسر می باشی.

حضرت رضا علیه السلام باز لحظاتی طولانی تر از قبل، سر خویش را پائین انداخت و پس از آن سر خود را بالا گرفت و فرمود: من خداوند متعال را شاهد و گواه قرار می دهم بر این که به همین زودی دارای فرزند پسری خواهم شد.

راوی - به نام عبدالرحمن بن ابی نجران - گوید: من نیز در آن مجلس حضور داشتم و چون این سخن را از امام رضا علیه السلام شنیدم ، تاریخ آن را ثبت کردم و هنوز مدّت یک سال سپری نشده بود که حضرت دارای فرزندی پسر به نام ابوجعفر، محمد بن علی علیهما السلام شد. (۴۴)

درخت بادام در خانه میزبان

مرحوم شیخ صدوق رضوان الله علیه ، به نقل از محمد بن احمد نیشابوری از قول جدّه اش خدیجه ، دختر حمدان حکایت کند: در آن هنگامی که امام رضا علیهما السلام در مسیر راه خراسان وارد شهر نیشابور گردید، به منزل ما تشریف فرما شد. امام علیه السلام پس از آن که اندکی استراحت نمود، در گوشه ای از حیات خانه ما یک بادام کشت نمود، که رشد کرد و بزرگ شد و یک ساله به ثمر رسید؛ و هر سال ثمره بسیاری می داد. و چون مردم متوجه شدند، که امام رضا علیه السلام آن درخت را با دست مبارک خود کشت نموده است ، هر روز به منزل ما می آمدند و از بادام های آن جهت شفا و درمان امراض خود استفاده می کردند و هرکس هر نوع مرضی که داشت ، به عنوان تبرک از آن بادام که تناول می کرد، عافیت و سلامتی خود را باز می یافت . و حتی نابینایان شفا می گرفتند و زن های آبستن - که درد زایمان برایشان سخت و غیرقابل تحمل بود - از آن بادام استفاده می کردند و به آسانی وضع حمل می نمودند. و همچنین حیوانات مختلف می آمدند و خود را به وسیله آن درخت تبرک می ساختند. پس آن که مدّت زمانی از این جریان گذشت ، درخت بادام خشک شد و جدم ، حمدان چند شاخه ای از آن درخت را قطع کرد که در نتیجه چشم هایش کور و نابینا گردید. و فرزند او - که عمرو نام داشت و یکی از ثروتمندان مهمّ شهر نیشابور بود - آن درخت را از ریشه قطع و نابود کرد و او نیز به جهت این کار، تمام اموال و زندگیش متلاشی شد و بیچاره گردید، که دیگر به هیچ عنوان توان امرار معاش نداشت . و راوی در نهایت گوید: قبل از آن که درخت خشک شود، کرامات بسیاری به برکت امام رضا علیه السلام از آن ظاهر می گردید و مردم ؛ بلکه حیوانات از آن بهره می بردند. (۴۵)

پرداخت بدهی دوست و کمک هزینه

مرحوم علامه مجلسی ، شیخ صدوق و دیگر بزرگان رضوان الله علیهم حکایت کرده اند: یکی از شیعیان و دوستان امام رضا علیه السلام به نام ابومحمد غفّاری گوید: در یک زمانی ، بدهکاری من به افراد زیاد شده بود و توان پرداخت آن ها را نداشتم .

با خود گفتم : بهتر است نزد حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام شرفیاب شوم ، چون هیچ ملجاء و پناهی جز مولا و سرورم نمی شناسم ؛ و تنها آن حضرت است که مرا ناامید نمی کند و کمک می نماید تا قرض های خود را پرداخت کنم و زندگیم را سر و سامانی دهم .

پس به همین منظور، عازم منزل امام علیه السلام شدم و چون به منزل حضرت رسیدم، اجازه ورود گرفتم؛ و هنگامی که داخل شدم به حضرت سلام کرده و در حضور مبارکش نشستم.

امام علیه السلام فرمود: ای ابومحمد! ما خواسته و حاجت تو را می دانیم، که چه تقاضائی داری و برای چه این جا آمده ای، عجله نکن و ناراحت مباش، ما خواسته ات را برآورده می کنیم.

پس چون شب فرا رسید، در منزل حضرت استراحت نمود، وقتی صبح شد مقداری طعام مناسب آوردند و صبحانه را با آن حضرت تناول کردم.

سپس امام علیه السلام فرمود: آیا حاضر هستی نزد ما بمانی، یا آن که قصد مراجعت و بازگشت به خانواده خود را داری؟ عرضه داشتم: یا این رسول الله! چنانچه لطف نموده، خواسته و نیازم را برآورده فرمائی، از محضر مبارک شما مرخص می شوم؛ چون خانواده ام منتظر هستند.

پس از آن، امام رضا علیه السلام دست مبارک خویش را زیر تشکی که روی آن نشسته بود برد؛ و سپس مُشتی پول از زیر آن درآورد و به من عطا نمود.

وقتی آن پول ها را گرفتم، ضمن تشکر خداحافظی نموده و از منزل بیرون آمدم؛ چون آن ها را نگاه کردم، دیدم چندین دینار سرخ و زرد می باشد و نوشته ای ضمیمه آن ها است:

ای ابومحمد! این پنجاه دینار را به تو هدیه دادیم که بیست و شش دینار از آن را بابت بدهی خود پرداخت کنی و بیست و چهار دینار باقی مانده اش را هزینه و مصرف زندگی خود گردانی و نیز خانواده ات را از سختی و ناراحتی نجات بدهی. (۴۶)

زیارت معصومین و شادی مؤمن در عرفه

مرحوم شیخ مفید و دیگر بزرگان، به نقل از علی بن اسیباط که یکی از اصحاب و دوستان حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام است، حکایت کنند:

روز عید عرفه جهت زیارت و دیدار مولایم، حضرت ابوالحسن، امام رضا علیه السلام حرکت کردم؛ چون به منزل حضرت وارد شدم و نشستم، پس از لحظاتی مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: الاغ مرا آماده کن تا بیرون برویم.

وقتی الاغ را آماده کردم، امام علیه السلام سوار بر آن شد و سپس به سمت قبرستان بقیع جهت زیارت قبر شریف مادرش، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام حرکت کرد و من نیز همراه سرور و مولایم به راه افتادم.

پس هنگامی که وارد قبرستان بقیع شدیم، خدمت حضرتش عرضه داشتم: ای سرور و مولایم! چه کسانی را قصد کنم و چگونه سلام گویم؟

حضرت فرمود: بر مادرم، فاطمه زهراء علیها السلام و بر دو فرزندش، حسن و حسین، همچنین بر علی بن الحسین، زین العابدین و محمد بن علی، باقرالعلوم و جعفر بن محمد، صادق آل محمد، و بر پدرم، موسی بن جعفر (صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین)، سلام بده و ایشان را با کلماتی زیبا و مناسب زیارت کن.

پس من نیز بر یکایک آن بزرگان معصوم، سلام و تحیت فرستادم و چون زیارت امام رضا علیه السلام پایان یافت، به سمت منزل بازگشتیم.

در بین راه به حضرت اظهار داشتم: یا ابن رسول الله! ای سرور و مولایم! من تهی دست و درمانده هستم و چیزی در اختیار ندارم که بتوانم به افراد خانواده ام عیدی دهم و آن ها را در این روز و عید عزیز دلشاد و خوشحال گردانم.

امام علیه السلام پس از شنیدن سخن و درخواست من، با چوب دستی خود - که همراه داشت - خطی روی زمین کشید؛ و سپس خم شد و قطعه طلائی را - که قریب یکصد دینار ارزش آن بود - برداشت و به من عنایت نمود. من با گرفتن آن هدیه خوشحال شدم و توانستم نیازهای خود و خانواده ام را تاءمین نمایم. (۴۷)

حجّت و خبر از غیب

برخی از تاریخ نویسان از شخصی به نام حسین بن عمرو حکایت کنند:

بعد از شهادت و رحلت امام موسی کاظم علیه السلام عازم مدینه منوره شدم و به یکی از دوستان خود به نام مقاتل که همراه من بود گفتم

: آیا ممکن است که فردا نزد این شخص برویم؟

مقاتل گفت: کدام شخص؟ منظورت کیست؟

پاسخ دادم: علی بن موسی علیهما السلام.

گفت: سوگند به خدای یکتا، که تو رستگار نخواهی شد، چرا او را محترمانه نام نمی بری؟

همانا او حجّت و خلیفه خداوند متعال است.

گفتم: تو از کجا می دانی که او امام است و حجّت خدا می باشد؟

در جواب گفت: من شاهد هستم که پدرش، امام کاظم علیه السلام وفات یافت و فرزندش، حضرت علی بن موسی علیهما السلام امام

بعد از اوست؛ و نیز حجّت خداوند در میان بندگان می باشد، سپس افزود: من هیچ موقع با تو نزد آن حضرت نخواهم آمد.

حسین افزود: پس به همین جهت، تصمیم گرفتم که تنها بر آن حضرت وارد شوم و از نزدیک او را ببینم.

فردای آن روز آمدم و هنگامی که وارد منزل حضرت شدم به من خطاب کرد و فرمود: ای حسین! به منزل ما خوش آمدی؛ و سپس مرا

نزدیک خودش نشانید و ضمن دل جوئی و احوال پرسی، از مسیر راه پرسش نمود و من، جواب حضرت را پاسخ دادم و آن گاه گفتم:

پدرِ شما در چه حالت و وضعیتی می باشد؟

پاسخ داد: پدرم رحلت کرد و از این دنیا رفت.

سپس سؤال کردم: امام و حجّت خدا بعد از پدرت کیست؟

پاسخ داد: من امام بعد از پدرم می باشم و هرکس با من مخالفت نماید کافر می باشد.

و بعد از آن افزود: چه مقدار پول از پدرم طلبکار هستی؟

گفتم: شما بهتر می دانید. فرمود: مبلغ یک هزار دینار از پدرم طلب داری، که چون وارث و خلیفه او من هستم، آن ها را پرداخت می نمایم.

و پس از لحظه ای سکوت، فرمود: ای حسین! شخصی همراه تو به مدینه آمده است، که مقاتل نام دارد.

گفتم: آری، آیا او از دوستان و علاقه مندان شما می باشد؟

فرمود: بلی، به او بگو: تو بر حق هستی و در عقیده و نظریه خود پایدار و ثابت قدم باش.

بعد از این صحبت ها و خبر دادن از جریاناتی که تنها من دانستم، من نیز به امامت او معتقد شدم و ایمان آوردم. (۴۸)

خبر از درون و دادن هدیه

مرحوم شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه ، به نقل از ربّان بن صلّت آورده است :

گفت : پس از آن که مدّتی در خدمت مولایم ، حضرت علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام بودم ، روزی خواستم که به قصد عراق مسافرت کنم .

به همین جهت به قصد وداع و خداحافظی راهی منزل امام علیه السلام شدم ، در بین مسیر با خود گفتم : هنگام خداحافظی ، پیراهنی از لباس های حضرت را تقاضا می نمایم که چنانچه مرگ من فرا رسید، آن پیراهن را کفن خود قرار دهم .

و نیز مقداری درهم و دینار طلب می کنم تا برای اعضاء خانواده خود سوغات و هدایائی تهیه نمایم .

وقتی به محضر شریف امام رضا علیه السلام وارد شدم و مقداری نشستم ، خواستم که خداحافظی کنم ، گریه ام گرفت .

و از شدّت ناراحتی برای فراق و جدائی از حضرت ، همه چیز را فراموش کردم و پس از خداحافظی برخاستم که از مجلس حضرت بیرون بروم ، هنوز چند قدم برداشته بودم که ناگهان حضرت مرا صدا زد و فرمود: ای ربّان ! بازگرد.

وقتی بازگشتم ، حضرت فرمود: آیا دوست داری که یکی از پیراهن های خودم را به تو هدیه کنم تا اگر وفات یافتی ، آن را کفن خود قرار دهی ؟

و آیا میل نداری تا مقداری دینار و درهم از من بگیری تا برای بچه ها و خانواده ات هدایا و سوغات تهیه نمائی ؟

من با حالت تعجب عرض کردم : ای سرور و مولایم ! چنین چیزی را من در ذهن خود گفته بودم و تصمیم داشتم از شما تقاضا کنم ، ولی فراموشم شد.

بعد از آن ، حضرت یکی از پیراهن های خود را به من هدیه کرد و سپس گوشه جانماز خود را بلند نمود و مقداری درهم برداشت و تحویل من داد و من با حضرت خداحافظی کردم . (۴۹)

خبر از غیب و خرید کفن

علیّ بن احمد و شّاء - که یکی از اءهالی کوفه و از دوستان و موالیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است - حکایت کند:

روزی به قصد خراسان عازم مسافرت شدم و چون بار سفر بستم ، دخترم حُلّه ای آورد و گفت : این پارچه را در خراسان بفروش و با پول آن انگشتر فیروزه ای برایم خریداری نما.

پس آن حُلّه را گرفتم و در میان لباس ها و دیگر وسائل خود قرار دادم و حرکت کردم ، وقتی به شهر مرو رسیدم در یکی از مسافرخانه ها اتاقی گرفتم و ساکن شدم .

هنوز خستگی راه از بدنم بیرون نرفته بود که دو نفر نزد من آمدند و اظهار داشتند: ما از طرف حضرت علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام آمده ایم ، چون یکی از دوستان ما فوت کرده و از دنیا رفته است ، برای کفن او نیاز به حُلّه ای داریم که شما همراه آورده ای ؟

و من به جهت خستگی راه آن را فراموش کرده بودم ، لذا گفتم : من چنین پارچه و حُلّه ای همراه ندارم و آن ها رفتند؛ ولی پس از لحظاتی بازگشتند و گفتند: امام و مولای ما، حضرت رضا علیه السلام سلام رسانید و فرمود: حُلّه مورد نظر ما همراه تو است ، که

دخترت آن را به تو داده تا برایش بفروشی و انگشتر فیروزه ای تهیّه نمائی؛ و تو آن را در فلان بسته، کنار دیگر لباس هایت قرار داده ای.

پس آن را از میان وسائل خود خارج گردان و تحویل ما بده؛ و این هم قیمت آن حُلّه است، که آورده ایم.

پس پول ها را گرفتم و آن حُلّه را بیرون آوردم و تحویل آن ها دادم، آن گاه با خود گفتم: باید مسائل خود را از آن حضرت سؤال نمایم و سؤال های خود را روی کاغذی نوشتم و فردای آن روز، جلوی درب منزل حضرت رفتم که با جمعیت انبوهی مواجه شدم و ممکن نبود که بتوانم از میان آن جمعیت وارد منزل حضرت شوم.

در نزدیکی منزل حضرت رضا علیه السلام کناری ایستادم و با خود می اندیشیدم که چگونه و از چه راهی می توانم وارد شوم و نوشته خود را تحویل دهم تا جواب آن ها را مرقوم فرماید؟

در همین فکر و اندیشه بودم، که ناگهان شخصی که ظاهراً خدمت گذار امام رضا علیه السلام بود نزدیک من آمد و اظهار داشت:

ای علی بن احمد! این جواب مسائلی که می خواستی سؤال کنی.

وقتی نوشته را دریافت کردم، دیدم جواب یکایک سؤال هایم می باشد که جواب آن ها را برایم ارسال نموده بود، بدون آن که آن ها را تحویل داده باشم، حضرت از آنها اطلاع داشته است. (۵۰)

کشتن ذوالریاستین در حمام

مرحوم علی بن ابراهیم قمی از خادم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام - به نام یاسر - حکایت کند:

روزی مأمون - خلیفه عباسی - به همراه امام رضا علیه السلام و نیز وزیر دربارش - به نام فضل بن سهل معروف به ذوالریاستین - به قصد بغداد از خراسان خارج شدند و من نیز به همراه حضرت رضاعلیه السلام حرکت کردم.

در بین راه، در یکی از منازل جهت استراحت فرود آمدیم، پس از گذشت لحظاتی نامه ای برای فضل بن سهل از طرف برادرش، حسن ابن سهل به این مضمون آمد:

من بر ستارگان نظر افکندم، چنین یافتیم که تو در این ماه، روز چهارشنبه به وسیله آهن دچار خطری عظیم می گردی؛ و من صلاح می بینم که تو و مأمون و علی بن موسی الرضا در این روز حمام بروید و به عنوان احتیاج یکی از رگ های خود را بزنید تا با آمدن مقداری خون، نحوست آن از بین برود.

وزیر نامه را به مأمون ارائه داد و از او خواست تا با حضرت رضاعلیه السلام مشورت نماید، وقتی موضوع را با آن حضرت در میان نهادند، امام علیه السلام فرمود: من فردا حمام نمی روم و نیز صلاح نمی دانم که خلیفه و وزیرش به حمام داخل شوند.

مرحله دوم که مشورت کردند، حضرت همان نظریه را مطرح نمود و افزود: من در این سفر جدّم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، که به من فرمود: فردا داخل حمام نرو؛ و به این جهت صلاح نمی دانم که تو و نیز فضل، به حمام بروید.

مأمون پیشنهاد حضرت را پذیرفت و گفت: من نیز حمام نمی روم و فضل مختار است.

یاسر خادم گوید: چون شب فرا رسید، حضرت رضا علیه السلام به همراهان خود دستور داد که این دعا را بخوانند:

((نعوذ باللّٰه من شرّ ما ینزل فی هذه اللّیلة)) یعنی؛ از آفات و شرور این شب به خدا پناه می بریم.

پس آن شب را سپری کردیم ، هنگامی که نماز صبح را خواندیم ، حضرت به من فرمود: بالای بام برو و گوش کن ، ببین آیا چیزی احساس می کنی و صدائی را می شنوی ، یا خیر؟
وقتی بالای بام رفتم ، سر و صدای زیادی به گوشم رسید.

در همین اثناء، ناگهان ماءمون وحشت زده و هراسان وارد منزل حضرت رضا علیه السلام شد و گفت : ای سرور و مولای من ! شما را در مرگ وزیرم ، ذوالریاستین تسلیت می گویم ، او به حرف شما توجه نکرد و چون حمام رفت ، عدّه ای مسلّح به شمشیر بر او حمله کرده و او را کشتند.

و اکنون سه نفر از آن افراد تروریست ، دست گیر شده اند که یکی از آن ها پسرخاله ذوالریاستین می باشد.

پس از آن ، تعداد بسیاری از سربازان و افسران و دیگر نیروها - که زیر دست ذوالریاستین بودند - به بهانه این که ماءمون وزیر خود را ترور کرده است و باید خون خواهی و قصاص شود، به منزل ماءمون یورش بردند.

و عدّه ای هم مشعل های آتشین در دست گرفته بودند تا منزل ماءمون را در آتش بسوزانند.

در این هنگام ، ماءمون به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام پناهنده شد و تقاضای کمک کرد، که حضرت آن افراد مهاجم را آرام و پراکنده نماید.

لذا امام علیه السلام به من فرمود: ای یاسر! تو نیز همراه من بیا.

بدین جهت ، از منزل خارج شدیم و به طرف مهاجمین رفتیم ، چون نزدیک آن ها رسیدیم ، حضرت با دست مبارک خویش به آن ها اشاره نمود که آرام باشید و متفرّق شوید.

و مهاجمین با دیدن امام رضا علیه السلام بدون هیچ گونه اعتراض و سر و صدائی ، پراکنده و متفرّق شده و محلّ را ترک کردند؛ و ماءمون به وسیله کمک و حمایت حضرت رضا علیه السلام سالم و در امان قرار گرفت (۵۱).

ضربات شمشیرها و سلامتی جسم

هرثمه یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام است ، حکایت کند:

روزی به قصد دیدار مولایم ، حضرت رضا علیه السلام به طرف منزل آن بزرگوار حرکت کردم ، وقتی نزدیک منزل آن حضرت رسیدم ، سر و صدای مردم را شنیدم که می گفتند: امام رضا علیه السلام وفات یافته است .

در این هنگام ، یکی از غلامان ماءمون به نام صبیح دیلمی - که در واقع از علاقه مندان به حضرت بود - را دیدم که حکایت عجیبی را به عنوان محرمانه برایم بازگو کرد.

گفت : ماءمون مرا به همراه سی نفر از غلامانش ، نزد خود احضار کرد، چون به نزد او وارد شدیم ، او را بسیار آشفته و پریشان دیدیم و جلویش ، شمشیرهای تیز و برهنه نهاده شده بود.

ماءمون با هر یک از ما به طور جداگانه و محرمانه سخن گفت و پس از آن که از همه ما عهد و میثاق گرفت که رازش را فاش نکنیم و آنچه دستور داد بدون چون و چرا انجام دهیم ، به هر نفر یک شمشیر داد.

و سپس گفت: همین الان که نزدیک نیمه شب بود به منزل علیّ ابن موسی الرضا علیهما السلام داخل شوید و در هر حالتی که او را یافتید، بدون آن که سخنی بگوئید، حمله کنید و تمام پوست و گوشت و استخوانش را درهم بریزید و سپس او را در رختخوابش وا گذارید؛ و شمشیرهایتان را همان جا پاک کنید و سریع نزد من آئید، که برای هر کدام جوایز و هدایای ارزنده ای در نظر گرفته ام. صبیح گفت: چون وارد اتاق حضرت امام رضا علیه السلام شدیم، دیدیم که در رختخواب خود دراز کشیده و مشغول گفتن کلمات و اذکاری بود.

ناگاه غلامان به طرف حضرت حمله کردند، لیکن من در گوشه ای ایستاده و نگاه می کردم.

پس از آن که یقین کردند که حضرت به قتل رسیده است، او را در رختخوابش قرار دادند؛ و سپس نزد مأمون بازگشتند و گزارش کار خود را ارائه دادند.

صبح فردای همان شب، مأمون با حالت افسرده و سر برهنه، دکمه های لباس خود را باز کرد و در جایگاه خود نشست و اعلام سوگواری و عزا کرد.

و پس از آن، با پای برهنه به سوی اتاق حضرت حرکت کرد تا خود، جریان را از نزدیک ببیند.

و ما نیز همراه مأمون به راه افتادیم، چون نزدیک حجره امام علیه السلام رسیدیم، صدای همهمه ای شنیدیم و بدن مأمون به لرزه افتاد و گفت: بروید، ببینید چه کسی داخل اتاق او است!؟

صبحی گوید: چون وارد اتاق شدیم، حضرت رضا علیه السلام را در محراب عبادت مشغول نماز و دعا دیدیم.

و چون خبر زنده بودن حضرت را برای مأمون بازگو کردیم، لباس های خود را تکان داد و دستی بر سر و صورت خود کشید و گفت: خدا شما را لعنت کند، به من دروغ گفتید و حيله کردید، پس از آن مأمون گفت: ای صبیح! ببین چه کسی در محراب است؟ و آن گاه مأمون به سرای خود بازگشت.

وقتی وارد اتاق حضرت شدم، فرمود: ای صبیح! تو هستی؟

گفتم: بلی، ای مولا و سرورم! و سپس بیهوش روی زمین افتادم.

امام علیه السلام فرمود: برخیز، خداوند تو را مورد رحمت و مغفرت قرار دهد، آن ها می خواهند نور خدا را خاموش کنند؛ ولی خداوند نگهدارنده حجّت خود می باشد.

و بعد از آن که نزد مأمون آمدم، او را بسیار غضبناک دیدم به طوری که رنگ چهره اش سیاه شده بود، جریان را بیان کردم، بعد از آن ما مأمون لباس های خود را عوض کرد و با حالت عادی بر تخت خود نشست.

هرثمه گوید: با شنیدن این جریان حیرت انگیز، شکر خدا را به جای آوردم و بر مولایم وارد شدم، چون حضرت مرا دید فرمود: ای هرثمه! آنچه صبیح برایت گفت، برای کسی بازگو نکن؛ مگر آن که از جهت ایمان و معرفت نسبت به ما اهل بیت مورد اطمینان باشد.

و سپس افزود: حيله و مکر آن ها نسبت به ما کارساز نخواهد بود تا زمانی که اجل و مهلت الهی فرا رسد. (۵۲)

خبر از فرزند و قیافه او در شکم مادر

مرحوم شیخ صدوق و دیگر بزرگان آورده اند، به نقل از شخصی به نام عبدالله بن محمد علوی حکایت کرد:

پس از گذشت مدتی از شهادت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روزی بر مأمون وارد شدم و بعد از صحبت هائی در مسائل مختلف، اظهار داشت:

همسری داشتم که چندین مرتبه، آبستن شده بود و بچه اش سقط می شد، در آخرین مرتبه که آبستن بود، نزد حضرت رضا علیه السلام رفتم و گفتم: یا ابن رسول الله! همسرم چندین بار آبستن شده و سقط جنین کرده است؛ و الا ن هم آبستن می باشد، تقاضامندم مرا راهنمایی فرمائی تا طبق دستور شما او را معالجه و درمان کنم و بتواند سالم زایمان نماید و نیز بچه اش سالم بماند.

چون صحبت من پایان یافت، حضرت رضا علیه السلام سر خویش را به زیر افکند و پس از لحظه ای کوتاه سر بلند نمود و اظهار نمود: وحشتی نداشته باش، در این مرحله بچه اش سقط نمی شود و سالم خواهد بود.

و سپس افزود: به همین زودی همسرت دارای فرزند پسری می شود که بیش از هرکس شبیه به مادرش خواهد بود، صورت او همانند ستاره ای درخشان، زیبا و خوش سیما می باشد.

ولیکن خداوند متعال دو چیز در بدن او زیادی قرار داده است.

با تعجب پرسیدم: آن دو چیز زاید در بدن فرزندم چیست؟!

حضرت در پاسخ فرمود: یکی آن که در دست راستش یک انگشت اضافی می باشد؛ و دوم در پای چپ او انگشت زایدی خواهد بود.

با شنیدن این غیب گوئی و پیش بینی، بسیار در حیرت و تعجب قرار گرفتم و منتظر بودم که ببینم نهایت کار چه خواهد شد؟!

تا آن که پس از مدتی درد زایمان همسرم فرا رسید، گفتم: هرگاه مولود به دنیا آمد، به هر شکلی که هست او را نزد من آورید.

ساعاتی بعد، زنی که قابله بود، وارد شد و نوزاد را - که در پارچه ای ابریشمین پیچیده بودند - نزد من آورد.

وقتی پارچه را باز کردند و من صورت و بدن نوزاد را مشاهده کردم، تمام پیش گوئی هائی را که حضرت رضا علیه السلام بیان نموده بود، واقعیت داشت و هیچ خلائی در آن مشاهده نکردم. (۵۳)

پیدایش ماهی ها در قبر

همچنین مرحوم شیخ صدوق به نقل از اباصلت هروی حکایت نموده است:

روزی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به من فرمود:

ای اباصلت! داخل مقبره هارون الرشید برو و قدری خاک از چهارگوشه آن بیاور.

اباصلت گوید: طبق دستور حضرت رفتم و مقداری خاک از چهار گوشه مقبره هارون برداشتم و آوردم، فرمود: آن خاکی را که از جلوی درب ورودی آوردی، بده.

هنگامی که آن خاک را گرفت، بوئید و فرمود: قبر مرا در این مکان حفر خواهند کرد؛ و آن گاه به سنگ بزرگی برمی خورند، که اگر تمام اهل خراسان جمع شوند نمی توانند آن را بشکنند؛ و به هدف خود نمی رسند.

سپس امام علیه السلام فرمود: اکنون قدری از خاک های بالین سر هارون الرشید را بیاور.

وقتی آن خاک را گرفت و بوئید، اظهار داشت: ای اباصلت! همانا قبر من در این جا خواهد بود و این تربت قبر من می باشد، که باید تو دستور بدهی تا همین مکان بالین سر هارون را حفر کنند.

و باید لحدی به طول دو ذراع یک متر و عرض یک وجب تهیه نمایند؛ البته خداوند متعال هر قدر که بخواهد، آن را برای من توسعه خواهد داد.

و چون کار لحد تمام گردد، از سمت بالای سر رطوبتی نمایان می شود، که من دعائی را تعلیم تو می دهم، وقتی آن را خواندی، چشمه ای ظاهر و قبر پر از آب شود.

پس از آن، تعدادی ماهی کوچک نمایان خواهد شد و لقمه نانی را به تو می دهم، آن را ریز کن و داخل آب بینداز تا بخورند؛ و چون نان تمام شود، ماهی بزرگی آشکار گردد و تمام آن ماهی ها را خواهد خورد و سپس ناپدید می شود.

بعد از آن دست خود را داخل آب بگذار و آن دعائی را که به تو تعلیم نموده ام بخوان تا آن که آب فروکش کند و دیگر اثری از آن بر جای نماند.

ضمناً تمام آنچه را که به تو دستور دادم و برایت گفتم، باید در حضور ماءمون انجام گیرد.

آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود: ای اباصلت! این فاجر ماءمون عباسی فردا به دربار خویش احضار می کند، پس هنگام بازگشت اگر سرم پوشانیده نباشد، حالم خوب است و آنچه خواستی از من سؤال کن، لیکن اگر سرم را پوشانیده باشم با من سخن مگو که توان سخن گفتن ندارم.

اباصلت گوید: چون فردای آن روز شد، امام علیه السلام در محراب عبادت مشغول دعا و مناجات بود، که ناگهان ماءموری از طرف ماءمون وارد شد و گفت: یا ابن رسول الله! خلیفه شما را به دربار خویش احضار کرده است.

به ناچار امام رضا علیه السلام از جای خویش برخاست، کفش های خود را پوشید و عبا بر دوش انداخت و به سوی دربار ماءمون حرکت نمود و من نیز همراه حضرت روانه شدم.

هنگامی که وارد شدیم، دیدم که از انواع میوه ها طبقی چیده اند و نیز طبقی هم از انگور جلوی ماءمون نهاده بود؛ و خوشه ای دست گرفته و می خورد.

چون ماءمون چشمش به حضرت رضا علیه السلام افتاد، از جا بلند شد و تعظیم کرد.

و ضمن معانقه، پیشانی حضرت را بوسید؛ و سپس آن بزرگوار را کنار خود نشاند و خوشه ای از انگور برداشت و اظهار داشت:

یا ابن رسول الله! آیا تاکنون انگوری به این زیبایی و خوبی دیده ای؟

حضرت سلام الله علیه فرمود: انگور بهشت بهترین انگور است.

ماءمون گفت: از این انگور تناول فرما، امام علیه السلام اظهار داشت: مرا از خوردن آن معاف مدار.

ماءمون گفت: چاره ای نیست و حتماً باید از آن تناول نمائی؛ و سپس خوشه ای را برداشت و از یک طرف آن چند دانه از آن را خورد و مابقی آن را تحویل حضرت داد.

امام رضا علیه السلام سه دانه از آن انگور را میل نمود و مابقی را بر زمین انداخت و از جای خود برخاست.

ماءمون پرسید: کجا می روی؟

حضرت فرمود: به همان جائی می روم ، که مرا فرستادی .

و چون حضرت از مجلس مأمون خارج گردید، دیدم که سر مقدس خود را پوشاند.

و آن گاه داخل منزل خود شد و به من فرمود: ای اباصلت ! درب خانه را ببند و قفل کن ؛ و سپس خود داخل اتاق رفت و از غریبی و

جای ظالمان ؛ و نیز از شدت ناراحتی ناله می کرد.(۵۴)

علت و چگونگی شهادت حضرت

طبق آنچه از مجموع روایات و تواریخ استفاده می شود:

خلفاء بنی العباس با سادات بنی الزهراء خصوصا امامان معصوم علیهم السلام رابطه حسنه ای نداشتند و چنانچه بهائی به آن ها می دادند و اکرامی می کردند، تنها به جهت سیاست و حفظ حکومت بوده است .

مأمون عباسی همچون دیگر بنی العباس ، اگر نسبت به امام رضا علیه السلام احترامی قائل می شد، قصدش سرپوش گذاشتن بر جنایات پدرش ، هارون الرشید و نیز جذب افکار عمومی و تثبیت موقعیت و حکومت خود بود.

مأمون در تمام دوران حکومتش به دنبال فرصت و موقعیت مناسبی بود تا بتواند آن امام معصوم و مظلوم علیه السلام را - که مانعی بزرگ برای هوسرانی ها و خودکامگی هایش می دانست - از سر راه خود بردارد.

از طرف دیگر اطرافیان دنیاپرست و شهوتران مأمون ، کسانی چون فرزندان سهل بن فضل هر روز نزد مأمون نسبت به حضرت رضا علیه السلام سعایت و سخن چینی و بدگوئی می کردند، لذا مأمون تصمیم جدی گرفت تا آن که حضرت را به قتل رسانیده و از سر راه بردارد.

در این که چگونه حضرت ، مسموم و شهید شد بین مورخین و محدثین اختلاف نظر است ، که به دو روایت مشهور در این رابطه اشاره می شود:

۱ عبدالله بن بشیر گوید: روزی مأمون مرا دستور داد تا ناخن هایم را بلند بگذارم و کوتاه نکنم ، پس از گذشت مدتی مرا احضار کرد و چیزی شبیه تمر هندی به من داد و گفت : آن ها را با انگشتان دست خود خمیر کن .

چون چنین کردم ، او خود بلند شد و به نزد حضرت رضا علیه السلام رفت و پس از گذشت لحظاتی مرا نیز در حضور خودشان دعوت کرد.

هنگامی که به حضورشان رسیدم ، دیدم طبقی از انار آماده بود، مأمون به من گفت : ای عبدالله ! مقداری انار دانه دانه کن و با دست خود آب آن ها را بگیر.

و چون چنین کردم ، مأمون خودش آن آب انار را برداشت و به حضرت خوراند و همان آب انار سبب وفات و شهادتش گردید.

و اباصلت گوید: چون مأمون از منزل امام علیه السلام بیرون رفت ، حضرت به من فرمود: مرا مسموم کردند.

۲ محمد بن جهم گوید: حضرت رضا علیه السلام نسبت به انگور علاقه بسیار داشت ، مأمون این موضوع را می دانست ، مقداری انگور تهیه کرد و به وسیله سوزن در آن ها زهر تزریق نمود، به طوری که هیچ معلوم نبود، و سپس آن ها را به حضرت خوراند و حضرت به

شهادت و لقاءالله رسید.(۵۵)

همچنین اباصلت هروی حکایت کند:

روزی در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودم ، که فرمود: ای اباصلت ! آنان مرا به وسیله زهر مسموم و شهید خواهند کرد و کنار قبر هارون الرشید دفن می شوم ، خداوند قبر مرا پناهگاه و زیارتگاه شیعیان و دوستانم قرار می دهد.

پس هرکس مرا در دیار غربت زیارت کند، بر من لازم است که در روز قیامت به دیدار و زیارت او بروم .

قسم به آن که جدّم ، محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برگزید و بر تمامی مخلوقش برتری و فضیلت داد، هرکسی نزد قبرم نماز بخواند مورد مغفرت و رحمت الهی قرار خواهد گرفت .

قسم به آن که ما را به وسیله امامت گرامی داشت و خلافت و جانشینی پیغمبرش را مخصوص ما گرداند، زیارت کنندگان قبر من در پیشگاه خداوند از بهترین موقعیت برخوردار می باشند.

و سپس افزود: هر مؤمنی هر نوع سختی و مشکلی را در مسیر زیارت و دیار من متحمل شود، خداوند آتش جهنم را بر او حرام می گرداند.(۵۶)

در عزای هشتمین ستاره ولایت و امامت

مقتول سم اشقیا آه و اوایلا
شد قبله هشتم رضا آه و اوایلا
چو خواست بیرون از وطن ، آید آن سرور
ز فرقتش بر سر زنان ، آل پیغمبر
یک جا تقی از هجر او با دو چشم تر
معصومه اش بود از فقا آه و اوایلا
یک سو همه شیون کنان ، آل اطهارش
از یک طرف بر سر زنان ، خواهر زارش
پروانه سان جمع آمدند، بهر دیدارش
برگرد آن بدر الدجی آه و اوایلا
گفتا یکایک آن جناب با همه حضار
از کینه دیرینه چرخ کج رفتار
مشکل دیگر از این سفر آیم ، ای برادر
گردم به هجران مبتلا آه و اوایلا
اهل حرم از این سخن ، مضطرب و نالان
گفتند با شاه حجاز، با چشم گریان
ما را نمودی مبتلا بر درد هجران
ای سبط ختم الانبیاء آه و اوایلا
بعد از وداع اهل بیت آن شه با فر

رو کرد بر سوی سفر، آن آلم پرور
 آمد به طوس آن شهریار، با غمی بیمر
 مقتول شد آن مقتدا آه و واویلا
 وارد چو اندر طوس شد، سرّ سبحانی
 کردند استقبال شاه ، عالی و دانی
 در مجلس مأ مون بشد، نور یزدانی
 با کثرت بی منتها، آه و واویلا
 مأ مون شوم مرتدّ کافر غدار
 کردش ولیعهد آن زمان آن ستم کردار
 نگذشت از آن چندی ، که آن ظالم مکار
 مسموم کردش از جفا آه و واویلا (۵۷)
 به انتظار جوادم ، به در نگاه من است
 همان جوادم، که امید صبحگاه من است
 تقیّ بیا که ز هجرت ، دل پدر خون شد
 بیا که سینه سوزان من ، گواه من است
 پسر ز زهر جفا، پاره پاره شد جگرم
 ببین که تیره جهانی ز دود، آه من است
 غریب و بی کس و بی یاور و پناهم من
 اگر چه یاور درماندگان ، پناه من است
 بدان امید که رو آورم ، به سوی وطن
 دو چشم خواهر من دوخته ، به راه من است (۵۸)

پنج درس ارزشمند و آموزنده

۱ ابوسعید خراسانی حکایت کند:

روزی دو نفر مسافر از راه دور به محضر امام رضا علیه السلام وارد شدند و پیرامون حکم نماز و روزه از آن حضرت سؤال کردند؟ امام علیه السلام به یکی از آن دو نفر فرمود: نماز تو شکسته و روزه ات باطل است و به دیگری فرمود: نماز تو تمام و روزه ات صحیح می باشد.

وقتی علت آن را جویا شدند؟

حضرت فرمود: شخص اول چون به قصد زیارت و ملاقات با من آمده است ، سفرش مباح می باشد؛ ولی دیگری چون به عنوان زیارت و دیدار سلطان حرکت نموده ، سفرش معصیت است . (۵۹)

۲ در بین مسافرتی که امام رضا علیه السلام از شهر مدینه به سوی خراسان داشت ، هرگاه ، که سفره غذا پهن می کردند و غذا چیده و آماده خوردن می شد، حضرت دستور می داد تا تمامی پیش خدمتان سیاه پوست و ... بر سر سفره طعام حاضر شوند؛ و سپس حضرت کنار آن ها می نشست و غذای خود را میل می نمود.

اطرافیان به آن حضرت اعتراض کردند که چرا برای غلامان سفره ای جدا نمی اندازی؟!

امام علیه السلام فرمود: آرام باشید این چه حرفی است؟!

خدای ما یکی است ، پدر و مادر ما یکی است و هرکس مسئول اعمال و کردار خود می باشد. (۶۰)

۳ محمد بن سنان گوید:

چند روزی پس از آن که امام موسی کاظم علیه السلام رحلت نمود و امام رضا علیه السلام جای پدر، در منصب امامت قرار گرفت و مردم در مسائل مختلف به ایشان مراجعه می کردند.

به حضرت عرض کردم : یاابن رسول الله ! ممکن است از طرف هارون به شما آسیبی برسد و بهتر است محتاط باشید.

امام علیه السلام اظهار داشت : همان طور که جدم ، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چنانچه ابوجهل ، موئی از سر من جدا کند، من پیغمبر نیستم ، من نیز می گویم : اگر هارون موئی از سر من جدا کند من امام و جانشین پدرم نخواه بود. (۶۱)

۴ یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام به نام معمر بن خلاد حکایت نماید:

هر موقع سفره غذا برای آن حضرت پهن می گردید، کنار آن سفره نیز یک سینی آورده می شد.

پس امام علیه السلام از هر نوع غذا، مقداری بر می داشت و داخل آن سینی قرار می داد و به یکی از غلامان خود می فرمود که تحویل فقراء و تهی دستان داده شود.

سپس به دنباله آن ، این آیه شریفه قرآن : فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۶۲) را تلاوت می نمود؛ و می فرمود: خداوند جل و علی می داند که هر انسانی برای کسب مقامات عالیه بهشت ، توان آزاد کردن غلام و بنده را ندارد.

به همین جهت ، اطعام دادن و سیر گرداندن افراد را وسیله ای برای ورود به بهشت قرار داده است . (۶۳)

۵ - سلیمان بن جعفر - که یکی از اصحاب حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام است - حکایت کند:

یکی از نوادگان امام سجّاد علیه السلام - به نام علیّ بن عبیدالله - مشتاق دیدار و زیارت امام رضا علیه السلام بود، به او گفتیم : چه چیزی مانع از رفتن به محضر شریف آن حضرت می باشد؟
پاسخ داد: هیبت و جلالت آن بزرگوار مانع من گردیده است .

این موضوع سپری گشت ، تا آن که روزی مختصرکسالتی بر وجود مبارک امام علیه السلام عارض شد و مردم به عیادت و ملاقات آن حضرت می آمدند.

پس به آن شخص گفتم : فرصت مناسبی پیش آمده است و تو نیز به همراه دیگر افراد به دیدار و ملاقات آن حضرت برو، که فرصت خوبی خواهد بود.

لذا علیّ بن عبیدالله به عیادت و دیدار امام رضا علیه السلام رفت و با مشاهده آن حضرت بسیار مسرور و خوشحال گردید.
مدتی از این دیدار گذشت و اتفاقاً علیّ بن عبیدالله روزی مریض شد؛ و چون خبر به امام علیه السلام رسید، حضرت جهت عیادت از او حرکت نمود؛ و من نیز همراه آن بزرگوار به راه افتادم ، چون وارد منزل او شدیم ، حضرت مختصری کنار بستر او نشست و از او دلجوئی نمود.

و پس از گذشت لحظاتی که از منزل خارج شدیم ، یکی از بستگان آن شخص گفت : همسر علیّ بن عبیدالله بعد از شما وارد اتاق شد و جایگاه جلوس حضرت رضا علیه السلام را می بوسید و بدن خود را به وسیله آن محلّ تبرّک می نمود.(۶۴)

منقبت هشتمین ستاره فروزنده ولایت

در فضای عالم امکان عجب غوغاستی
کز زمین تا آسمان بزم طرب بریاستی
هر کجا پا می نهی ، باشد گلستان از سرور
نغمه های بلبلان تا گنبد خضراستی
نجمی از نجمه ، درخشان گشت کز نو رخس
مهر و ماه آسمان را روشنی افزاستی
از زمین تا آسمان بنگر صفوف قدسیان
تهنیت گو بر نبیّ سلطان او آذنی ستی
حلم او چون مجتبی و در شجاعت چون حسین (ع)
وز عبادت حضرت سجّاد(ع) را همتاستی
یادگار حضرت باقر (ع) بود او از علوم
صادق آسا صادق الوعد، آن شه والاستی
کاظم الغیظ است مانند پدر موسی و نیز
در لب جان بخش آن شه ، معجز عیسی ستی
ماءمن بیچارگان و یاور درماندگان
وز عنایت شیعیان را ناجی فرداستی (۶۵)

چهل حدیث منتخب گهربار

قال الامام علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه :

۱ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَطِّ الْفُرَاتِ، كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ. (۶۶)

ترجمه :

فرمود: هر مؤمنی که قبر امام حسین علیه السلام را کنار شطّ فرات در کربلاء زیارت کند همانند کسی است که خداوند متعال را بر فراز عرش زیارت کرده باشد.

۲ كَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَبْلُغُ شِيعَتِي : اِنْ زِيَارَتِي تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اءَلْفَ حَجَّةٍ، فَقُلْتُ لَ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَلْفُ حَجَّةٍ؟!

قال: اِى وَاللَّهِ، وَ اءَلْفُ اءَلْفِ حَجَّةٍ، لِمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ. (۶۷)

ترجمه :

به یکی از دوستانش نوشت : به دیگر دوستان و علاقمندان ما بگو: ثواب زیارت قبر من معادل است با یک هزار حجّ.

راوی گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم : هزار حجّ برای ثواب زیارت پدرت می باشد؟!

فرمود: بلی ، هر که پدرم را با معرفت در حقّش زیارت نماید، هزار هزار یعنی یک میلیون حجّ ثواب زیارتش می باشد.

۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ الْعَبْدُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ، فَاِنْ صَحَّتْ لَهُ الصَّلَاةُ صَحَّ مَسْاَوَاهَا، وَ اِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَسْاَوَاهَا. (۶۸)

ترجمه :

فرمود: اولین عملی که از انسان مورد محاسبه و بررسی قرار می گیرد نماز است ، چنانچه صحیح و مقبول واقع شود، بقیه اعمال و عبادات نیز قبول می گردد وگرنه مردود خواهد شد.

۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِالصَّلَاةِ اَرْبَعَةٌ اَلْفُ بَابٍ. (۶۹)

ترجمه :

فرمود: نماز دارای چهار هزار جزء و شرط می باشد.

۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ. (۷۰)

ترجمه :

فرمود: نماز، هر شخص باتقوا و پرهیزکاری را - به خداوند متعال - نزدیک کننده است .

۶ قال علیه السلام : يُؤْخَذُ الْغُلَامُ بِالصَّلَاةِ وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ. (۷۱)

ترجمه :

فرمود: پسران باید در سنین هفت سالگی به نماز وادار شوند.

۷ قال علیه السلام : فَرَضَ اللَّهُ عَلَى النِّسَاءِ فِي الْوُضُوءِ أَنْ تَبْدَأَ الْمَرْثَةَ بِبِاطِنِ ذِرَاعِهَا وَالرَّجُلُ بِظَاهِرِ الذِّرَاعِ. (۷۲)

ترجمه :

فرمود: خداوند در وضو بر زنان لازم دانسته است که از جلوی آرنج دست ، آب بریزند و مردان از پشت آرنج . (این عمل از نظر فتوای مراجع تقلید مستحب می باشد).

۸ قال علیه السلام : رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَىٰ أُمَّرْنَا، قِيلَ: كَيْفَ يُحْيِي أُمَّرَكُمْ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ. (۷۳)

ترجمه :

فرمود: رحمت خدا بر کسی باد که امر ما را زنده نماید، سؤال شد: چگونه؟ حضرت پاسخ داد: علوم ما را فرا گیرد و به دیگران بیاموزد.

۹ قال علیه السلام : لَنَاءِ مُرْنٍ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَنَتَّهِنَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْلَيْسَتْ عَمَلِنَ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ، فَيَدْعُو خِيَارُكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ. (۷۴)

ترجمه :

فرمود: باید هر یک از شماها امر به معروف و نهی از منکر نمائید، وگرنه شرورترین افراد بر شما تسلط یافته و آنچه که خوبان شما، دعا و نفرین کنند مستجاب نخواهد شد.

۱۰ قال علیه السلام : مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يَكْفُرُ بِهِ ذُنُوبُهُ، فَلْيَكْتُرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا. (۷۵)

ترجمه :

فرمود: کسی که توان جبران گناهانش را ندارد، زیاد بر حضرت محمد و اهل بیتش علیهم السلام صلوات و درود فرستد، که همانا گناهانش اگر حق الناس نباشد محو و نابود گردد.

۱۱ قال علیه السلام : الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ التَّسْبِيحُ وَالتَّهْلِيلُ وَالتَّكْبِيرُ. (۷۶)

ترجمه :

فرمود: فرستادن صلوات و تحیت بر حضرت محمد و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام در پیشگاه خداوند متعال ، پاداش گفتن ((سبحان الله ، لا اله الا الله ، الله اکبر)) را دارد.

۱۲ قال علیه السلام : لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا. (۷۷)

ترجمه :

فرمود: چنانچه زمین لحظه ای خالی از حجت خداوند باشد، اهل خود را در خود فرو می برد.

۱۳ قال علیه السلام : عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ، فَقِيلَ لَهُ: وَمَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّعَاءُ. (۷۸)

ترجمه :

فرمود: بر شما باد به کارگیری سلاح پیامبران ، به حضرت گفته شد: سلاح پیغمبران علیهم السلام چیست ؟ در جواب فرمود: توجه به خداوند متعال ؛ و دعا کردن و از او کمک خواستن می باشد.

۱۴ قال علیه السلام : صَاحِبُ النُّعْمَةِ يَجِبُ عَلَيْهِ التَّوَسُّعُ عَلَى عِيَالِهِ. (۷۹)

ترجمه :

فرمود: هر که به هر مقداری که در توانش می باشد، باید برای اهل منزل خود انفاق و خرج کند.

۱۵ قال علیه السلام : الْمَرَضُ لِلْمُؤْمِنِ تَطْهِيرٌ وَرَحْمَةٌ وَلِلْكَافِرِ تَعْذِيبٌ وَلَعْنَةٌ، وَإِنَّ الْمَرَضَ لَا يَزَالُ بِالْمُؤْمِنِ حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ. (۸۰)

ترجمه :

فرمود: مریضی ، برای مؤمن سبب رحمت و آمرزش گناهانش می باشد و برای کافر عذاب و لعنت خواهد بود.

سپس افزود: مریضی ، همیشه همراه مؤمن است تا آن که از گناهانش چیزی باقی نماند و پس از مرگ آسوده و راحت باشد.

۱۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَكْتَهَلَ الرَّجُلُ فَلَا يَدَعُ أَنْ يَأْكُلَ بِاللَّيْلِ شَيْئًا، فَإِنَّهُ إِهْدَهُ لِنَوْمِهِ، وَءَطِيبُ لِلنَّكْهَةِ. (۸۱)

ترجمه :

فرمود: وقتی که مرد به مرحله پیری و کهولت سن برسد، حتما هنگام شب قبل از خوابیدن مقداری غذا تناول کند که برای آسودگی خواب مفید است، همچنین برای هم خوابی و زناشوئی سودمند خواهد بود.

۱۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا يُرَادُ مِنَ الْأَمَامِ قِسْطُهُ وَعَدْلُهُ، إِذَا قَالَ صَدَقَ، وَإِذَا حَكَمَ عَدَلَ، وَإِذَا وَعَدَ أَنْجَزَ. (۸۲)

ترجمه :

فرمود: همانا از امام و راهنمای جامعه، مساوات و عدالت خواسته شده است که در سخنان صادق، در قضاوت ها عادل و نسبت به وعده هایش وفا نماید.

۱۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يُجْمَعُ الْأَمَالُ إِلَّا لَبِخْمَسِ خِصَالٍ: بُبْخُلِ شَدِيدٍ، وَءَمَلِ طَوِيلٍ، وَ حِرْصِ غَالِبٍ، وَ قَطِيعَةِ الرَّحِمِ، وَ إِيثارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ. (۸۳)

ترجمه :

فرمود: ثروت، انباشته نمی گردد مگر با یکی از پنج خصلت :
بخیل بودن، آرزوی طول و دراز داشتن، حریص بر دنیا بودن، قطع صلہ رحم کردن، آخرت را فدای دنیا کردن.

۱۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَصَرُوا فِي الطَّعَامِ، لَأَسْتَقَامَتْ أَعْبَادُهُمْ. (۸۴)

ترجمه :

فرمود: چنانچه مردم خوراک خویش را کم کنند و پرخوری ننمایند، بدن های آن ها دچار امراض مختلف نمی شود.

۲۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ خَرَجَ فِي حَاجَةٍ وَ مَسَحَ وَجْهَهُ بِمَاءِ الْوَرْدِ لَمْ يَرْهَقْ وَجْهَهُ قَتْرٌ وَلَا ذَلَّةٌ. (۸۵)

ترجمه :

فرمود: هرکس هنگام خروج از منزل برای حوایج زندگی خود، صورت خویش را با گلاب خوشبو و معطر نماید، دچار ذلت و خواری نخواهد شد.

۲۱ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ فِي الْهِنْدِبَاءِ شِفَاءٌ مِنْ أَلْفِ دَاءٍ، مَا مِنْ دَاءٍ فِي جَوْفِ الْإِنْسَانِ إِلَّا لَقَمَعَهُ الْهِنْدِبَاءُ. (۸۶)

ترجمه :

فرمود: گیاه کاسنی شفای هزار نوع درد و مرض است، کاسنی هر نوع مرضی را در درون انسان ریشه کن می نماید.

۲۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : السَّخِيُّ يَأْكُلُ طَعَامَ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ، وَالْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ طَعَامَ النَّاسِ لِكَيْلَا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ. (۸۷)

ترجمه :

فرمود: افراد سخاوتمند از خوراک دیگران استفاده می کنند تا دیگران هم از امکانات ایشان بهره گیرند و استفاده کنند؛ ولیکن افراد بخیل از غذای دیگران نمی خورند تا آن ها هم از غذای ایشان نخورند.

۲۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : شِيعَتُنَا الْمُسْلِمُونَ لَا مِرْنَا، أَلَا خِذُونَ بِقَوْلِنَا، أَلَمْخَالِفُونَ لِإِعْدَائِنَا، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَّا. (۸۸)

ترجمه :

فرمود: شیعیان ما کسانی هستند که تسلیم امر و نهی ما باشند. گفتار ما را سرلوحه زندگی در عمل و گفتار خود قرار دهند، مخالف دشمنان ما باشند و هر که چنین نباشد از ما نیست .

۲۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا، فَبِكِي وَءَبِكِي لَمْ تَبْكِي عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعِيُونَ، وَمَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ إِيَّامَنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ. (۸۹)

ترجمه :

فرمود: هر که مصائب ما اهل بیت عصمت و طهارت را یادآور شود و گریه کند یا دیگری را بگریاند، روزی که همه گریان باشند او نخواهد گریست ، و هر که در مجلسی بنشیند که علوم و فضائل ما گفته شود همیشه زنده دل خواهد بود.

۲۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمُسْتَبِرُّ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حَسَنَةً، وَالْمُذْبِعُ بِالسَّيِّئَةِ مَحْذُولٌ، وَالْمُسْتَبِرُّ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ. (۹۰)

ترجمه :

فرمود: انجام دادن حسنه و کار نیک به صورت مخفی ، معادل هفتاد حسنه است ؛ و آشکار ساختن گناه و خطا موجب خواری و پستی می گردد و پوشاندن و آشکار نکردن خطا و گناه موجب آمرزش آن خواهد بود.

۲۶ أَيْنَهُ سُئِلَ مَا الْعَقْلُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : التَّجَرُّعُ لِلْغُصَّةِ، وَمُدَاهَنَةُ الْأَعْدَاءِ، وَمُدَارَاةُ الْأَصْدِقَاءِ. (۹۱)

از امام رضا علیه السلام سؤال شد که عقل و هوشیاری چگونه است ؟

ترجمه :

حضرت در جواب فرمود: تحمل مشکلات و ناملایمات ، زیرک بودن و حرکات دشمن را زیر نظر داشتن ، مدارا کردن با دوستان می باشد - که اختلاف نظرها سبب فتنه و آشوب نشود -.

۲۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا لَّا يَنْتَحِرِمُ الْخَمْرَ، وَءَاءِنَ يُقَرَّبُ بِإِذْنِ اللَّهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. (۹۲)

ترجمه :

فرمود: خداوند هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر آن که در شریعت او شراب و مُسکرات حرام بوده است ، همچنین هر یک از پیامبران معتقد بودند که خداوند هر آنچه را اراده کند انجام می دهد.

۲۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَتْرُكُوا الطَّيِّبَ فِي كُلِّ يَوْمٍ ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا فَيَوْمٌ وَ يَوْمٌ ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا فَفِي كُلِّ جُمُعَةٍ . (۹۳)

ترجمه :

فرمود: سعی نمائید هر روز، از عطر استفاده نمائید و اگر نتوانستید یک روز در میان ، و اگر نتوانستید پس هر جمعه خود را معطر و خوشبو گردانید (با رعایت شرایط زمان و مکان).

۲۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا كَذَبَ الْوَلَاءُ حَيْسَ الْمَطْرُ ، وَإِذَا جَارَ السُّلْطَانُ هَانَتِ الدَّوْلَةُ ، وَإِذَا حُبِسَتِ الزَّكَاةُ مَاتَتِ الْمَوَاشِي . (۹۴)

ترجمه :

فرمود: هرگاه والیان و مسئولان حکومت دروغ گویند باران نمی بارد، و اگر رئیس حکومت ، ظلم و ستم نماید پایه های حکومتش سست و ضعیف می گردد؛ و چنانچه مردم زکات و خمس مالشان را نپردازند چهارپایان می میرند.

۳۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمَلَائِكَةُ تَقْسِمُ أَرْزَاقَ بَنِي آدَمَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ ، فَمَنْ نَامَ فِيمَا بَيْنَهُمَا نَامَ عَنْ رِزْقِهِ . (۹۵)

ترجمه :

فرمود: ما بین طلوع سپیده صبح تا طلوع خورشید ملائکه الهی ارزاق انسان ها را سهمیه بندی می نمایند، هرکس در این زمان بخوابد غافل و محروم خواهد شد.

۳۱ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ فَرَجَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (۹۶)

ترجمه :

فرمود: هرکس مشکلی از مؤمنی را بر طرف نماید و او را خوشحال سازد، خداوند او را در روز قیامت خوشحال و راضی می گرداند.

۳۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ نَا لَعَرَفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ بِحَقِيقَةِ النِّفَاقِ . (۹۷)

ترجمه :

فرمود: همانا ما اهل بیت عصمت و طهارت چنانچه شخصی را بنگریم ، ایمان و اعتقاد او را می شناسیم که اعتقادات درونی و افکار او چگونه است .

۳۳ إِنْ لَّا أَعْنُ يَكُونُ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: سُنَّةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ سُنَّةٌ مِّنْ نَّبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِّنْ وَلِيِّهِ ، أَمَّا السُّنَّةُ مِنَ اللَّهِ فَكِتْمَانُ السِّرِّ ، أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ مُدَارَاةُ النَّاسِ ، أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ . (۹۸)

ترجمه :

فرمود: مؤمن ، حقیقت ایمان را درک نمی کند مگر آن که ۳ خصلت را دارا باشد:

خصلتی از خداوند، که کتمان اسرار افراد باشد، خصلتی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که مدارا کردن با مردم باشد، خصلتی از ولی خدا که صبر و شکیبایی در مقابل شدائد و سختی ها را داشته باشد.

۳۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ الصَّمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ. (۹۹)

ترجمه :

فرمود: همانا سکوت و خاموشی راهی از راه های حکمت است ، سکوت موجب محبت و علاقه می گردد، سکوت راهنمایی برای کسب خیرات می باشد.

۳۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنَ السُّنَّةِ التَّرْوِيحُ بِاللَّيْلِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا، وَالنِّسَاءُ إِتْمَاهُنَّ سَكَنٌ. (۱۰۰)

ترجمه :

فرمود: بهترین وقت برای تزویج و زناشویی شب است که خداوند متعال شب را وسیله آرامش و سکون قرار داده ، همچنین زنان آرام بخش و تسکین دهنده می باشند.

۳۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا مِنْ عَبْدٍ زَارَ قَبْرَ مُؤْمِنٍ، فَقَرَأَ عَلَيْهِ ((إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ)) سَبْعَ مَرَّاتٍ، إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِصَاحِبِ الْقَبْرِ. (۱۰۱)

ترجمه :

فرمود: هر بنده ای از بندگان خداوند بر قبر مؤمنی جهت زیارت حضور یابد و هفت مرتبه سوره مبارکه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ را بخواند، خداوند متعال گناهان او و صاحب قبر را مورد بخشش و آمرزش قرار می دهد.

۳۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَخُ الْأَكْبَرُ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِ. (۱۰۲)

ترجمه :

فرمود: برادر بزرگ جانشین و جایگزین پدر خواهد بود.

۳۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْمَا تَغْضَبُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَلَا تَغْضَبْ لَهُ بِأَكْثَرِ مِمَّا غَضِبَ عَلَى نَفْسِهِ. (۱۰۳)

ترجمه :

فرمود: چنانچه در موردی خواستی غضب کنی و برای خدا بر خورد نمائی ، پس متوجه باش که غضب و خشم خود را در جهت و محدوده رضایت و خوشنودی خداوند، اعمال کن .

۳۹ خَيْرُ الْأَعْمَالِ الْحَرْتُ، تَزْرَعُهُ فَيَأْكُلُ مِنْهُ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، أَمْ مَا الْبَرُّ فَمَا أَعْلَلَ مِنْ شَيْءٍ إِسْتَعْفَرَ لَكَ، وَءَمَا الْفَاجِرُ فَمَا أَعْلَلَ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ لَعْنَهُ، وَيَأْكُلُ مِنْهُ الْبَهَائِمُ وَالطَّيْرُ. (۱۰۴)

ترجمه :

فرمود: بهترین کارها، شغل کشاورزی است ، چون که در نتیجه کشت و تلاش ، همه انسان های خوب و بد از آن استفاده می کنند. اما استفاده خوبان سبب آمرزش گناهان می باشد، ولی استفاده افراد فاسد و فاسق موجب لعن ایشان خواهد شد، همچنین تمام پرندگان و چرندگان از تلاش و نتیجه کشت بهره مند خواهند شد.

۴۰ قال علیه السلام: مَنْ تَرَكَ السَّعَى فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَقَرَّتْ بِنَا فِي الْجَنَانِ عَيْنُهُ. (۱۰۵)
ترجمه:

فرمود: هرکس روز عاشورای امام حسین علیه السلام، دنبال کسب و کار نرود (و مشغول عزاداری و حزن و اندوه گردد)، خداوند متعال خواسته ها و حوائج دنیا و آخرت او را برآورده می نماید؛ و در بهشت چشمش به دیدار ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - روشن می گردد.

- پی نوشت ها -

- ۱- فهرست نام و مشخصات بعضی از کتابهایی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت جلد دوم این مجموعه نفیسه موجود می باشد.
- ۲- در سال ولادت آن حضرت بین محدثین اختلاف است، که از ۱۴۸ تا ۱۵۳ گفته اند. و برحسب ۱۱ / ذی القعدة / ۱۴۸ قمری، طبق سال شمسی ۱۱ / آذرماه / ۱۴۴ می باشد.
- ۳- نام و لقب مبارک حضرت به عنوان امام ((علی، رضا)) علیه السلام، طبق حروف اءبجد کبیر، عدد ۱۱۰، ۱۰۰۱ می باشد.
- ۴- تاریخ شهادت آن حضرت طبق سال شمسی: ۱۹ / شهریور / ۱۹۷، یا ۱۷ / مرداد / ۲۰۰ خواهد بود.
- ۵- تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت برگرفته شده است از:
، اصول کافی: ج ۱، کشف الغمّة: ج ۲، فصول المهمّة ابن صباغ مالکی، إلام الوری طبرسی: ج ۲، مجموعه نفیسه، تاریخ اهل بیت علیهم السلام، ینابیع المودّة، تهذیب الاحکام: ج ۶، جمال الاسبوع سیّد ابن طاووس، دعوات راوندی، دلائل الامامه طبری، عیون المعجزات و... .
- ۶- شعر از شاعر محترم: آقای دکتر رسا.
- ۷- عیون اءخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۲۰، ح ۲، ینابیع المودّة: ج ۳، ص ۱۶۶، حلیة الابرار: ج ۴، ص ۳۳۹، ح ۵.
- ۸- عیون اءخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۲۲۸، ح ۳، إلیات الهداة: ج ۴، ص ۲۷۹، ح ۹۱، إلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۷۰.
- ۹- قرب الاسناد: ص ۱۴۴، بحارالانوار: ج ۲۶، ص ۱۹۰، ح ۲.
- ۱۰- کافی: ج ۵، ص ۲۸۸، ح ۱.
- ۱۱- بحارالانوار: ج ۲، ص ۶۵، ح ۵، به نقل از کتاب رجال کشی.
- ۱۲- بحارالانوار: ج ۲۷، ص ۳۱۴، ح ۱۲، به نقل از مشارق الانوار: ص ۲۴۶.
- ۱۳- إلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۶۳، عیون اءخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۴، کشف الغمّة: ج ۲، ص ۳۱۶، بحار: ج ۴۹، ص ۹۰، ح ۳.
- ۱۴- سوره تکاثر: آیه ۸.

- ۱۵- تفسیر البرهان : ج ۴، ص ۵۰۲، ح ۵، به نقل از توحید شیخ صدوق .
- ۱۶- الخرایج والجرایح : ج ۲، ص ۷۶۶، ح ۸۶.
- ۱۷- به ترجمه و مضمون اشعار اکتفاء شده است .
- ۱۸- إلام الوری طبرسی : ج ۲، ص ۶۸ ۶۶، عیون اءخبار الرضا علیه السلام : ج ۲، ص ۲۶۳، ح ۳۴، رجال کشی : ص ۵۰۴، ح ۹۷۰، بحار: ج ۴۹، ص ۲۳۹، ح ۹.
- داستان بسیار مفصل است ، به همین خلاصه اکتفاء شد
- ۱۹- تجرید الاغانی : ج ۲، ص ۲۰۸۷.
- ۲۰- بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۱۰۱، ح ۱۹، به نقل از کافی و مناقب ابن شهر آشوب ، اءعیان الشیعة : ج ۲، ص ۱۵.
- ۲۱- إلام الوری طبرسی : ج ۲، ص ۵۷ ۵۸، عیون اءخبار الرضا علیه السلام : ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۱۶، الثائب فی المناقب : ص ۴۸۴، ح ۴۱۳.
- ۲۲- الخرایج والجرایح : ج ۲، ص ۶۶۱، ح ۴، الثائب فی المناقب : ص ۴۸۸، ح ۴۱۶.
- ۲۳- مستدرک الوسائل : ج ۱۲، ص ۳۷۴، ح ۳، الثائب فی المناقب : ص ۴۸۲، ح ۴۱۲، إلام الوری طبرسی : ج ۲، ص ۵۴، مناقب ابن شهر آشوب : ج ۴، ص ۲۴۲، ینابیع المودة : ص ۱۲۱.
- ۲۴- سوره یس : آیه ۳۹.
- ۲۵- ناسخ التواریخ : ج ۱۴، ص ۳۷۰، بحارالانوار: ج ۱۴، ص ۱۹۹، ح ۷، به نقل از تفسیر قمی و معانی الاخبار، و ج ۴۹، ص ۸۱، ح ۱، به نقل از عیون اءخبار الرضا علیه السلام .
- ۲۶- اءعیان الشیعة : ج ۲، ص ۱۸، إلام الوری طبرسی : ج ۲، ص ۷۲، کشف الغمة : ج ۲، ص ۲۷۵.
- ۲۷- عیون اءخبار الرضا علیه السلام : ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۱.
- ۲۸- اصول کافی : ج ۱، ص ۴۸۸، ح ۶، اختصاص شیخ مفید: ص ۲۷۰، بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۴۹، ح ۴۹، به نقل از خرائج مرحوم راوندی .
- ۲۹- دعوات مرحوم راوندی : ص ۲۴۸، ح ۶۹۸، مستدرک الوسائل : ج ۲، ص ۱۲۶، ح ۲، بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۷۲، ح ۹۶.
- ۳۰- احتجاج مرحوم طبرسی : ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۳۱۸.
- ۳۱- اصول کافی : ج ۱، ص ۴۰۸، إلام الوری طبرسی : ج ۲، ص ۷۶، عیون اءخبار الرضا علیه السلام : ج ۲، ص ۱۵۰، ضمن ح ۲۱.
- ۳۲- عیون اءخبار الرضا علیه السلام : ج ۲، ص ۱۷۰، الخرایج والجرایح : ج ۲، ص ۶۵۸، ح ۱.
- ۳۳- عیون اءخبار الرضا علیه السلام : ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۱، ناسخ التواریخ : ج ۱۱، ص ۲۴۴.
- ۳۴- بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۴۶، ح ۴۲، ناسخ التواریخ : ج ۱۱، ص ۲۵۰.
- ۳۵- بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۵۷، ح ۷۴، إ ثبات الهداة : ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۲۱.
- ۳۶- بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۶۱، إ ثبات الهداة : ج ۳، ص ۳۱۳، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۲۴۰، ح ۱۹۳، همچنین این حکایت را به امام جواد علیه السلام با مختصر تفاوت در إ ثبات الهداة : ص ۳۵۳ و نیز به امام هادی علیه السلام در ص : ۳۷۵ ح ۴۳ نسبت داده اند.

- ۳۷- بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۴۲، ح ۳۱، إثبات الهداة: ج ۳، ص ۲۷۵، ح ۷۶.
- ۳۸- إثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۰۹، ح ۱۷۳ و مدينة المعاجز: ج ۷، ص ۲۴۵، ح ۲۳۰۱، داستان را به طور مشروح آورده است.
- ۳۹- عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۱۷۲، ح ۱، بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۸۲، ح ۲، مدينة المعاجز: ج ۷، ص ۱۴۶، ح ۲۲۴۱، إثبات الهداة: ج ۳، ص ۲۶۱، ح ۳۶.
- ۴۰- بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۶۷، ح ۸۸، اثبات الهداة: ج ۳، ص ۲۴۸، ح ۷.
- ۴۱- إثبات الهداة: ج ۳، ص ۲۵۰، ح ۱۴، بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۵۸، س ۱۵.
- ۴۲- کافی: ج ۸، ص ۱۵۱، ح ۱۳۴، بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۱۵۵، س ۲۷.
- ۴۳- احتجاج مرحوم طبرسی ج ۲، ص ۴۴۸، ح ۳۱۱.
- ۴۴- إثبات الهداة: ج ۳، ص ۲۶۶، ح ۵۱، مدينة المعاجز: ج ۷، ص ۱۳۰، ح ۱۳۵.
- ۴۵- عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۱، إثبات الهداة: ج ۳، ص ۲۵۸، ح ۳۳، مدينة المعاجز: ج ۷، ص ۱۳۰، ح ۱۳۵.
- ۴۶- عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۲۹، بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۳۸، ح ۲۲، الثاقب فی المناقب: ص ۴۷۵، ح ۴۰۲.
- ۴۷- اختصاص شیخ مفید: ص ۲۷، ارشاد مفید: ص ۳۰۹، كشف الغمّة: ج ۳، ص ۶۴، الثاقب فی المناقب: ص ۴۷۳.
- ۴۸- الثاقب فی المناقب: ص ۴۹۳، ح ۱۰.
- ۴۹- عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۱۷، الثاقب فی المناقب: ص ۴۷۶، ح ۴۰۰.
- ۵۰- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۴۱، كشف الغمّة: ج ۲، ص ۱۰۲، الثاقب فی المناقب: ص ۴۷۹، ح ۴۰۶.
- ۵۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۹۰، ح ۸.
- ۵۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۲۱۴، ح ۲۲، إثبات الهداة: ج ۴، ص ۲۶۹، ح ۶۰.
- ۵۳- تلخیص از عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۱۱، مدينة المعاجز: ج ۷، ص ۹۵، ح ۲۱۹۸، الثاقب فی المناقب: ص ۴۸۶، ح ۴۱۵.
- ۵۴- امالی شیخ صدوق: ص ۵۲۶، ح ۱۷، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۱، ضمنا ادامه داستان در حالات امام جواد علیه السلام می باشد.
- ۵۵- اعیان الشیعة: ج ۲، ص ۳۱۳۰.
- ۵۶- عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۱.
- ۵۷- اشعار از شاعر محترم: آقای شکوهی.
- ۵۸- اشعار از شاعر محترم: آقای رضائی.
- ۵۹- تهذیب شیخ طوسی: ج ۴، ص ۲۲۰، ح ۱۷.
- ۶۰- روضه کافی: ج ۸، ص ۱۹۲، ح ۲۹۶.

- ۶۱- روضه کافی : ج ۸، ص ۲۱۴، ح ۳۷۱.
- ۶۲- سوره بلد: آیه ۱۱.
- ۶۳- بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۹۷، ح ۱۱، به نقل از کافی و محاسن برقی .
- ۶۴- اختیار معرفة الرجال : ص ۴۹۵، ح ۴۸۵، بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۲۲، ح ۱۵.
- ۶۵- اشعار از شاعر محترم : آقای علی آهی .
- ۶۶- مستدرک الوسائل : ج ۱۰، ص ۲۵۰، ح ۳۸.
- ۶۷- مستدرک الوسائل : ج ۱۰، ص ۳۵۹، ح ۲.
- ۶۸- مستدرک الوسائل : ج ۳، ص ۲۵، ح ۴.
- ۶۹- تهذیب الاحکام : ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۹۵۷.
- ۷۰- وسائل الشیعة : ج ۴، ص ۴۳، ح ۴۴۶۹.
- ۷۱- وسائل الشیعة : ج ۲۱، ص ۴۶۰، ح ۲۷۵۸۰.
- ۷۲- وسائل الشیعة : ج ۱، ص ۴۶۷، ح ۱۲۳۸.
- ۷۳- بحارالانوار: ج ۲، ص ۳۰، ح ۱۳.
- ۷۴- الدرّة الباهرة : ص ۳۸، س ۳، بحار: ج ۷۵، ص ۳۵۴، ح ۱۰.
- ۷۵- جامع الاخبار ص ۵۹، بحارالانوار: ج ۹۱، ص ۴۷، ح ۲.
- ۷۶- امالی شیخ صدوق ص ۶۸، بحارالانوار: ج ۹۱، ص ۴۷، ضمن ح ۲.
- ۷۷- علل الشرایع : ص ۱۹۸، ح ۲۱.
- ۷۸- بصائرالدرجات : جزء ۶، ص ۳۰۸، باب ۸، ح ۵.
- ۷۹- وسائل الشیعة : ج ۲۱، ص ۵۴۰، ح ۲۷۸۰۷.
- ۸۰- بحارالانوار: ج ۷۸، ص ۱۸۳، ح ۳۵، ثواب الاعمال : ص ۱۷۵.
- ۸۱- محاسن برقی : ص ۴۲۲، ح ۲۰۸.
- ۸۲- الدرّة الباهرة : ص ۳۷، س ۱۳، بحار: ج ۷۵، ص ۳۵۴، س ۵.
- ۸۳- وسائل الشیعة : ج ۲۱، ص ۵۶۱، ح ۲۷۸۷۳.
- ۸۴- مستدرک الوسائل : ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۳۰.
- ۸۵- مصادقة الاخوان شیخ صدوق : ص ۵۲، ح ۱.
- ۸۶- وسائل الشیعة : ج ۲۵، ص ۱۸۳، ح ۳۱۶۹۳.
- ۸۷- مستدرک الوسائل : ج ۱۵، ص ۳۵۸، ح ۸.
- ۸۸- جامع احادیث الشیعة : ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۲۳۴، بحار: ج ۶۵، ص ۱۶۷، ح ۲۴.
- ۸۹- وسائل الشیعة : ج ۱۴، ص ۵۰۲، ح ۱۹۶۹۳.
- ۹۰- وسائل الشیعة : ج ۱۶، ص ۶۳، ح ۲۰۹۹۰.

- ۹۱- اءمالی شیخ صدوق : ص ۲۳۳، ح ۱۷.
- ۹۲- بحارالانوار: ج ۴، ص ۹۷، ح ۳.
- ۹۳- مستدرک الوسائل : ج ۶، ص ۴۹، ح ۶.
- ۹۴- اءمالی شیخ طوسی : ص ۸۲، مستدرک الوسائل : ج ۶، ص ۱۸۸، ح ۱.
- ۹۵- وسائل الشیعة : ج ۶، ص ۴۹۷، ح ۶۵۳۳.
- ۹۶- اصول کافی : ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۴، وسائل الشیعة : ج ۱۶، ص ۳۷۲، ح ۶.
- ۹۷- إءلام الوری : ج ۲، ص ۷۰، بصائرالدرجات : جزء ۸، ص ۳۰۸، ح ۵.
- ۹۸- بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۳۳۴، ح ۱، مستدرک الوسائل : ج ۹، ص ۳۷، ح ۱۰۱۳۸.
- ۹۹- مستدرک الوسائل : ج ۹، ص ۱۶، ح ۱۰۰۷۳.
- ۱۰۰- وسائل الشیعة : ج ۳، ص ۹۱، ح ۲۲۰۴۰.
- ۱۰۱- من لا یحضره الفقیه : ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۵۴۱، وسائل الشیعة : ج ۳، ص ۲۲۷، ح ۳۴۷۹.
- ۱۰۲- وسائل الشیعة : ج ۲۰، ص ۲۸۳، ح ۲۵۶۳۶.
- ۱۰۳- عیون اءخبارالرضا علیه السلام : ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۴۴.
- ۱۰۴- الکافی : ج ۵، ص ۲۶۰، ح ۵.
- ۱۰۵- عیون اءخبارالرضا علیه السلام : ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۵۷.